

## تحریم، جنگ و تجزیه ایران: پاسخ به آقای مجید محمدی و مروری بر نوشته‌های ایشان

محمد سهیمی

بعد از انتشار مقاله نگارنده در مورد سفر آقای محسن مخملباف به اسرائیل، آقایان مجید محمدی و سعید قاسمی نژاد که مقاله از هر دو نام برده بود و از مواضع آنها انتقاد کرده بود، پاسخ خود را در همین وبسایت منتشر کردند. هر دو نفر به بحث اصلی مقاله نپرداخته بودند، بلکه بخاطر انتقاد از آنها برآشفته شده بودند. بجز یکی دو نکته قابل پاسخ، آقای قاسمی نژاد فقط به شلوغ بزی، بر چسب زدن، انحراف از بحث اصلی، و فریادهای عصبی پرداخته بودند. آقای محمدی از نگارنده دعوت کرده بودند که مواضع ایشان را نقد کنم، و بنده را متهم به "هوچی‌گری" کرده بودند. اگر چه نگارنده معمولاً وارد اینگونه بحث‌ها نمیشود، ولی اتهام ایشان از یک طرف، و حجم عظیم نوشته‌های ایشان در چند سال گذشته که بر ضد ایران، ایرانیان و منافع و مصالح ملی کشور ما است، از طرف دیگر، انگیزه‌ای برای نویسنده شد که به ایشان پاسخی مفصل دهد که در زیر خواهید خواند. خوشحالم که جناب محمدی بعد از عمری بالاخره متوجه این نکته ساده شده‌اند که که هوچی‌گری با تحلیل متفاوت است، و بنا بر این تجدید نظر در اکثریت عظیم نوشته‌های ایشان امری سازنده خواهد بود.

امثال آقایان محمدی و قاسمی نژاد نهایت کوشش خود را در راه تبلیغ برای تحریم و جنگ علیه کشور بکار میبرند. جماعت کوچکی از "خودی‌ها" هم که طرفدار اینگونه سیاست‌ها هستند به تعریف و تمجید ایشان می‌پردازند، ولی از درک این حقیقت عاجزند که تحریم جنگی است اقتصادی که همانطور که نمونه عراق نشان داد، تلفات آن از جنگ نظامی میتواند بیشتر باشد، و بنا بر این حمایت از تحریم معادل است با حمایت از جنگ. به همین دلیل به محض اینکه مخالفان تحریم و جنگ از مواضع اینها انتقاد میکنند، بر آشفته میشوند. گویی شرکت در فرایند سیاسی از نظر این آقایان شرکت در مسابقه محبوبیت و یازیبایی است که همه باید تحسین کننده آقایان باشند. از نظر این جماعت هر کسی که مخالف تحریم و جنگ باشد مستقیم یا غیر مستقیم طرفدار رژیم ولایت فقیه است، چرا که از نظر این آقایان ایران = رژیم، که یک ادعای بی اساس است.

آقای قاسمی نژاد آسمان و ریسمان را بهم بافته بودند که نشان دهند که وجود یک زوج ایرانی، که به دیدار آقای احمدی‌نژاد و رحیم مشایی رفته بودند، در بین امضا کنندگان نامه انتقادی به آقای مخملباف، کل نامه و مقاله نگارنده را بی اعتبار می‌کند. اینگونه استدلال‌ها، که نمونه درخشانی از هوچی‌گری هستند، چه ارتباطی با مقاله نگارنده دارد؟ نگارنده نه این زوج را میشناسد، نه دیدار آنها را حمایت می‌کند، و نه ادعا می‌کند که هم آن زوج و هم خود نویسنده از هر اشتباهی مبری هستند.

آقای قاسمی نژاد در مورد تحریم‌ها آرس غلط میدهند و بعد نتیجه‌گیری میفرمایند. تحریم‌ها بر علیه ارگان‌های جمهوری اسلامی نیست اگر فقط این بود عالی بود. تحریم‌ها بر علیه ملت ایران است، و تا این لحظه فقط ملت بهای این تحریم را پرداخته. خود پرزیدنت اوباما در آخرین پیام نوروزی خود به این نکته اشاره کرد، سال گذشته در طول کار برای انتخاب مجدد آقای اوباما تأکید بر این بود که دولت آقای اوباما "شدیدترین تحریم‌ها در طول تاریخ را بر علیه ایران اعمال کرده است." وزیر خزانه داری آمریکا همین چند هفته پیش بر این موضوع تأکید کرد. ولی آقای قاسمی نژاد در جهان موازی خود که هیچ ارتباطی با این جهان ندارد، هنوز سعی در گمراه کردن مردم دارد که این تحریم بر ضد ارگان‌های جمهوری اسلامی است.

چطور تحریم‌های کمر شکن برای مردم ایران درست است، ولی یک تحریم هنری-آکادمیک برای اسرائیل که چهل و شش سال سرزمین‌های فلسطینی‌ها را اشغال کرده درست نیست؟ چطور زمانی که آقای جیمی کارتر، که خود باتی قرار داد کمپ دیوید بود، کتابی می‌نویسد با عنوان "صلح، نه ایزتید"، امثال آقای قاسمی نژاد حتی لحظه‌ای ب فکر فرو نمی‌روند که چرا رئیس جمهور سابق آمریکا، نزدیکترین متحد و مهمترین حامی اسرائیل، اینگونه می‌نویسد؟ آقای کارتر هم اسلامگرا هستند؟ جالب اینجا است که آقای قاسمی نژاد بر آشفته هم شده‌اند که چرا نگارنده ایشان را طرفدار آتشین اسرائیل نامیده. آقای قاسمی نژاد ادعا دارد که با سیاست‌های آقای اوباما، لابد در مورد ایران، موافق نیست. دلیلش البته واضح است. برای امثال آقای قاسمی نژاد هیچ کس جای نوکان‌ها را نمی‌گیرد. ولی زمانیکه نگارنده ایشان را طرفدار آتشین آمریکا نامید، مقصود شخص آقای اوباما نبود، منظور سیاست‌های نظام سیاسی آمریکا و جنگ‌های امپریالیستی آن بود و [۸۰۰ پادگان](#)

نظامی آن در سراسر جهان.

مقصود نگارنده همچنین حمایت آقای قاسمی نژاد و همفکران ایشان در حمایت از جنگ تروریست‌های سوریه که توسط متحدان آمریکا، یعنی رژیم‌های دیکتاتوری مذهبی فاشیستی عریستان و قطر حمایت میشوند، می‌باشد که در پاسخ خود به نگارنده به آن اشاره کردند. ایشان تقدر شورش شده که حتی روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشنگتن پست هم اذعان دارند که گروه‌های تروریستی القاعده و جبهه نصرت تمام جنگ با دولت سوریه را انجام می‌دهند، ولی در جهان موازی آقای قاسمی نژاد این گروه‌ها آزادی خواه هستند، چراکه توسط آمریکا و متحدان آن حمایت میشوند. از نظر ایشان و همفکران ایشان تروریست خوب و تروریست بد وجود دارد و ایشان ظاهراً طرفدار گروه اول هستند. با همه اینها ایشان برآشفته شده‌اند که چرا ایشان را نگارنده طرفدار آتشین آمریکا میدانم.

بنظر می‌رسد که آقای قاسمی نژاد هنوز نمی‌دانند که مجله ویکی استاندارد، ارگان نفوکان‌ها و حامی شماره یک جنگ با ایران، به این دلیل مقاله ایشان را منتشر می‌کند که صحبت‌های ایشان در راستای اهداف مجله است، وگرنه چرا باید آنرا منتشر کند؟ ایشان در مورد محتوای مقاله خود پنهانکاری هم میکنند. در این مقاله، که یک شکل دیگر آن در یک روزنامه ارتجاعی کانادا هم منتشر شد آقای قاسمی نژاد پیشنهاد میکنند که برای اینکه اثرات تحریم آمریکا بر علیه ایران به شدیدترین وضع خود برسد، بنیادهای تحت کنترل آقای خامنه‌ای تحریم شوند.

اگر آقای قاسمی نژاد در مقاله خود فقط تحریم بر علیه آقای خامنه‌ای و حامیان ایشان را پیشنهاد میکردند، همه ایران دوستان، از جمله نگارنده، از آن حمایت میکردند. ولی طرفدار آتشین اسرائیل در ارگان جنگ طلبان آمریکا فقط به این بسنده نکرده بودند. ایشان خواهان تحریم کامل، بدون اما، اگر، شاید، و بقیه شرطیه‌ها بودند، و استدلال ایشان این بود که تحریم بر علیه آقای خامنه‌ای اثر تحریم‌ها بر روی ایران را تشدید خواهد کرد. ایشان هم چنین ادعا کرده‌اند که کسانی که مخالف تحریم‌ها هستند، در واقع از حکومت مستقیم یا غیر مستقیم حمایت میکنند، که آنقدر مضحک است که احتیاجی به پاسخ ندارد.

یک نکته پایانی در مورد آقای قاسمی نژاد. ایشان خود را بعنوان "دانشجوی لیبرال" و رئیس چنین گروهی معرفی میکنند. نگارنده از خوانندگان دعوت می‌کند این مقاله را راجع این گروه بخوانند، و خود قضاوت کنند.

### پاسخ به آقای محمدی و مروری بر مواضع ایشان

همانطور که در آغاز مقاله ذکر شد، نگارنده اصولاً مایل نیست که راجع تمامی کارها و فعالیت‌های جنگ طلبان و تجزیه طلبان وارد بحث شود. ولی آقای محمدی بارها به چندین روزنامه نگار و شخصیت‌های شجاع کشور حمله کرده‌اند، بدون اینکه به کارنامه خود اشاره کرده باشند. در عین حال ایشان از نگارنده دعوت کردند که به تحلیل و انتقاد از مواضع ایشان بپردازد. به همین دلیل، اول به ادعاهای آقای محمدی پاسخ داده میشود، و بعد به چند نکته راجع به کارنامه ایشان از زمان انقلاب تا بحال اشاره خواهد شد.

### تجزیه ایران

ایشان در بی بی سی فارسی درباره ضرورت تجزیه ایران نوشته اند:

"تجزیه ایران، روسیه و چین را در صورت مقاومت در برابر دموکراسی و فدرالیسم ناگزیر می‌دانم... تنها یک علت در پشت سر همه بدبختی‌ها وجود دارد: بزرگی... بزرگی ایران نیز خطر اسلامگرایی را دو چندان ساخته است... بزرگی کشورهایی که حکومت آنها ظرفیت حکومت فدرال و واگذاری قدرت به مردم را ندارند (مثل ایران، روسیه و چین) هم به حال مردم آن کشورها مضر است و هم به حال همسایگان و مردم دیگر کشورها... اگر مردم و نخبگان سیاسی چین و روسیه و ایران نتوانند فدرالیسم را در چارچوب ملتی بزرگ پذیرا شوند راه حلی که برای بسیاری باقی می‌ماند تجزیه است... تمامیت ارضی‌ای که مستلزم اعدام‌های دسته جمعی و ریختن خون جوانان تبتی، ایغور، چینی، کرد، ترکمن، ترک، عرب و بلوچ باشد چه ارزشی دارد؟... در دنیایی با ۲۰۰۰ یا ۲۰۰۰۰ کشور بسیاری از آن اقلیت‌ها خود صاحب کشور می‌شوند و دیگر اکثریت بزرگی آنها را قربانی و سرکوب نمی‌کند؛ قدرت در دست حکومت‌های مرکزی قلدر و غیر پاسخگو در آلمان نازی، شوروی کمونیستی، چین کمونیستی، و ایران اسلامگرا متمرکز نمی‌شد تا حکومت‌هایی تمامیت خواه را رقم بزند و دیکتاتوری‌های سرسخت را مستقر سازد و آنها با اتکا بر همان قدرت، جنگ و تروریسم به راه بیندازند یا

دولت هایی را به صورت اقل خود در آورند".

استدلال را، اگر بشود به آن استدلال گفت، ملاحظه کنید: اگر مردم کشور نتواند جمهوری اسلامی را وادار به تغییر به یک حکومت فدرال کنند، جناب محمدی تجزیه ایران را ناگزیر میدانند. تفاوت این حرف با آنچه که نگارنده نوشته بود چیست؟ آقای محمدی ادعا میکنند که ایشان فقط جوانب مختلف موضوع را تحلیل میکنند. آیا صدور حکم "ناگزیری" تجزیه ایران توسط آقای محمدی تحلیل همه جانبه وضعیت ایران است؟ این هوچیگری هم نیست، تنها و تنها تجزیه طلبی است.

صرف نظر از هر موضوع دیگر، تصور آقای محمدی در مورد اینکه اگر خدای نکرده قرار باشد سناریو مورد نظر ایشان به اجرا درآید، چگونه است؟ کردستان، بلوچستان، آذربایجان و خوزستان اعلام استقلال میکنند، و دولت مرکزی یک نفس راحت کشیده و به دولت های تازه تشکیل شده تبریک می گوید، و رهبران در تهران به یک دیگر می گویند، "وای راحت شدیم"، یا حمام خونی بپا خواهد شد که دستکم ۲۰-۳۰ سال ادامه خواهد داشت؟ آقای اکبر هاشمی رفسنجانی حدود دو دهه قبل، زمانی که به تحریک عربستان، امارات متحده عربی ادعای پوچ مالکیت سه جزیره ایرانی در خلیج فارس را مطرح کرد، **گفت** که اگر اعراب بخواهند وارد این جزائر شوند، اول باید از دریای خون بگذرند، همین رفسنجانی که بارها مورد حمله اپوزیسیون خارج و حتی داخل قرار گرفته، به نظر می رسد وطن و ایران دوست است، نه ناگزیر کننده تجزیه ایران.

البته برای آقای محمدی تلفات انسانی در ایران اصلا مهم نیست. نگاه کنید ببینید که چگونه فقط نگران تلفات نظامیان آمریکا است. در وبسایت رادیو فردا او فقط نگران تلفات آمریکا در جنگ است نه هموطنان سابق خود و مردم بیگناه منطقه. می نویسد:

"صدام و قذافی هر دو برای ایالات متحده و غرب چالش امنیتی بودند. اما قذافی با حدود یک میلیارد دلار هزینه و بون حتی یک کشته برای ناتو و صدام با حدود یک تریلیون دلار هزینه و چهار هزار و پانصد کشته آمریکایی سرنگون شدند این دو تجربه درسی بزرگ برای آمریکایی هاست که اگر می خواهند از شر یک چالش امنیتی و دولت یاغی خلاصی یابند، اشغال نظامی یک کشور را اصولاً از برنامه های خود کنار بگذارند".

به عبارت دیگر، آقای محمدی، به اصطلاح شهروند جهان، فقط ب فکر کشته نشدن سربازان ناتو و آمریکا هستند. ایرانی و مسلمان کشته شد مهم نیست؛ ایشان حتی یک کلمه راجع مردم دو کشور نمی گویند.

از نظر آقای محمدی وسعت بزرگ ایران یک معضل است. در این سخن موضع ایشان با آریل شارون نخست وزیر سابق اسرائیل و یا یکی از دستیاران ایشان یکی است که معروف است که گفته اند، "حتی اگر ایران دموکراتیک ترین کشور هم بشود، باز بدلیل وسعت خود برای اسرائیل یک خطر خواهد بود." در واقع از نظر آقای محمدی یک رابطه مستقیم وجود دارد بین وسعت یک کشور اسلامی و پتانسیل آن برای تبدیل شدن به یک مرکز اسلام گرایی. این ادعا بی پایه تر از آن است که شایسته حتی یک پاسخ کوتاه باشد.

در مقاله خود در **وبسایت بی بی سی** جناب محمدی حتی آسمان و ریسمان را بهم بافتند تا ثابت کنند "کوچک زیباست" نه بزرگ، و بنا بر این اگر ایران تجزیه شد، فقط به زیبایی جهان اضافه شده است. همانطور که جری ساینفلد به کریم گفت، **این مغز هیچگاه از فعالیت دست برنمیدارد.**

به نظر نگارنده فدرالیسم در ایران میتواند همراه با جنگ های خونین منجر به تجزیه ایران شود. این به این دلیل نیست که اکثریت مردم اقوام ایرانی خواهان جدایی از ایران هستند. به نظر نگارنده اینطور نیست. بلکه به دو دلیل است:

اولا در میان این اقوام همیشه قشر بسیار کوچکی هستند که از جانب دولت های غربی حمایت میشوند، و سودای رهبری برای خود دارند، همان هایی که خواهان برقراری **منطقه پرواز ممنوع بر فراز کردستان** هستند؛ همان هایی که در لندن و واشنگتن دفتر "**آذربایجان جنوبی**" راه اندازی کرده اند، و همان هایی که تروریست هایشان در سیستان و بلوچستان توسط **آمریکا و اسرائیل حمایت می پندند** و احتمالا هنوز هم میشوند. این جماعت خود را نماینده اقوام خود معرفی میکنند، بدون اینکه مشخص باشد این نمایندگی را چطور کسب کردند.

دلیل دوم وجود طرح برای تجزیه ایران از دهها سال قبل در آمریکا است، طرح هایی که توسط به اصطلاح متخصصین آمریکایی ایران، **مثل برنارد لونیس**، مطرح شده و خریداران بسیار در محافل جنگ طلب آمریکا دارد. به نظر نگارنده تمامی

مسائل تبعیض قومی و مذهبی در ایران در چهار چوب یک نظام دموکراتیک بدون یک سیستم فدرال قابل حل است.

حالا ببینیم جناب محمدی چه می‌گویند. در یک مقاله در [وبسایت رادیو فردا](#) ایشان می‌نویسند:

"برای بخش لیبرال اپوزیسیون عدالت اجتماعی، استقلال، تمامیت ارضی، و غرور ملی در مقایسه با آزادی در اولویت قرار نمی‌گیرند یا ارزش‌های دیگر به صورتی قرائت می‌شوند که با آزادی همزیستی داشته باشند. لیبرال دموکرات‌ها طبعاً و اصولاً یک کشور تقسیم شده به دو یا چند دموکراسی آزاد (مثل چک و اسلواکی امروز) بر اساس رفتارندم را به یک رژیم استبدادی در کشور واحد ترجیح می‌دهند (گرچه چنین چیزی را بیان نمی‌کنند چون نوعی خودکشی سیاسی است)".

ایشان تکلیف همه را روشن کرده‌اند. حق تقدم با آزادی است، از نوعی که ایشان می‌خواهند، نه تمامیت ارضی ایران. این دیگر احتیاجی به بحث بیشتر ندارد. جای تعجب هم ندارد. در مقاله ای در [وبسایت آقای قاسمی نژاد](#) آقای محمدی اعلام کردند که تمامی مدافعین تمامیت ارضی ایران طرفداران و عاملین جمهوری اسلامی هستند. جناب محمدی تصور میکنند که با این ادعا که این نوع مواضع تحلیل ابعاد گوناگون یک موضوع است، خواننده ایشان را باور می‌کند. اگر این مواضع تحلیل وجوه مختلف یک پدیده است، چرا می‌فرمایند که "بخش لیبرال اپوزیسیون" به آن باور دارد، اما چون "نوعی خودکشی سیاسی است" آن را "بیان نمی‌کند". تحلیل علمی هیچ موضوعی "خودکشی سیاسی" نیست. هر کودک دبستانی هم می‌فهمد که اعلام ضرورت تجزیه ایران برای "بخش لیبرال اپوزیسیون"، "نوعی خودکشی سیاسی است". منظور جناب محمدی از "بخش لیبرال اپوزیسیون" نیز تجزیه طلبان و جنگ طلبان هستند، وگرنه روشن است که جز اقلیت انگشت شماری از ایرانیان به اصطلاح لیبرال مخالف جمهوری اسلامی، مابقی لیبرال‌ها تجزیه طلب نیستند.

### حمله به ایران و تاسیسات هسته‌ای آن

قبل از هر چیزی این نکته باید ذکر شود که، بر خلاف آقای محمدی و امثال ایشان که بدون هیچگونه تخصصی راجع به برنامه هسته‌ای ایران ایراز نظر میکنند، اثری یکی از موضوعات تحقیقاتی نگارنده در ۳۵ سال گذشته بوده است که کارنامه آن در دسترس عموم است. در عین حال نگارنده [ز ۱۹۹۸](#) در مورد برنامه هسته‌ای ایران مشغول پژوهش بوده است، که حاصل آن دهها مقاله در معتبرترین نشریات و وبسایت‌ها می‌باشد، از [مجله دانشگاه هاروارد](#)، تا [وبسایت‌ها و روزنامه‌های معتبر](#)، تا [آخرین آن](#). بنا بر این بحث نگارنده بر مبنای تخصص است، و نه شعارهای سیاسی بدون محتوی.

در مورد حمله به ایران و تاسیسات هسته‌ای آن، آقای محمدی [چنین نوشته‌اند](#)

"اگر از سوی ایالات متحده یا اسرائیل به مراکز اتمی ایران حمله شود... جمهوری اسلامی نه تنها مقابله‌ی نظامی نخواهد کرد بلکه به بمباران مراکز اتمی اعلام نشده‌اش واکنشی نشان نخواهد داد... اگر اسرائیلی‌ها حمله را انجام دهند در مورد آن سکوت می‌کنند و از این جهت دست مقامات جمهوری اسلامی را برای عدم اعلام و آبروداری باز خواهند گذاشت... نفس حمله به تاسیسات اتمی ایران برای مقامات جمهوری اسلامی یک شکست است... بر صورت حمله به تاسیسات اتمی مقامات جمهوری اسلامی عکس العمل حادی نشان نخواهند داد و این برنامه را دوباره به راه خواهند انداخت... برنامه‌ی اتمی جمهوری اسلامی متوجه به کسب تسلیحات هسته‌ای است. اگر تاسیسات اتمی جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گیرند و این کشور واکنش نشان دهد (با حمله به ناوهای امریکایی یا ارسال موشک به تل آویو یا شهرهای اروپا) امکانات نظامی ایالات متحده مستقر در جزیره‌ی دی یگو گارسیا در اقیانوس هند قادرند در چند ساعت ده هزار هدف را در ایران مورد حمله قرار دهند. این عملیات زیر ساخت‌های اقتصادی و صنعتی کشور را نابود می‌سازد و حتی اگر رژیم تداوم پیدا کند پنجاه سال لازم خواهد داشت تا به وضعیت سابق پیش از حمله بازگردد... کافی است ده نیروگاه اصلی برق در کشور زده شده و کل کشور از همه نظر تعطیل شود... کافی است چند پادگان سپاه مورد حمله‌ی موشکی قرار گیرد و اسکله‌های صدور نفت تعطیل شوند. در چنین شرایطی معلوم نیست میلیون‌ها مخالف حکومت ساکت بنشینند... برنامه‌ی

اتمی جمهوری اسلامی اصولاً برای پیش‌گیری از حمله‌ی نظامی به جهت براندازی رژیم پی‌گیری شده است... برنامه‌ی اتمی در هر حدی که پیشرفت داشته باشد قرار است به صورت یک عامل بازدارنده عمل کند. اما اگر به این عامل بازدارنده حمله شود دیگر دلیلی برای مخاطره‌ی بیشتر شیشه‌ی عمر نظام با مقابله به مثل و تداوم جنگ باقی نمی‌ماند."

تاکید با حروف ایتالیک از نگارنده است. آقای محمدی وجوه مختلف را بر رسی نمی‌کنند. این آن چیزی نیست که ایشان به آن شرطیه می‌گویند. این عقیده و راه نشان دادن است. ایشان می‌گویند، آهای سران غرب، نگران نباشید. حمله کنید، آب از آب تکان نخواهد خورد. تازه اگر هم اتفاقی افتاد، شما نیروی نظامی دارید که ایران را نابود کنید. کجای این موضوع قابل انکار است؟ عجیب است که با وجود این کلمات روشن ایشان هنوز انکار میکنند و آن را تحلیل وجوه مختلف مسئله و اتمود می‌کنند.

می‌گویند در صورت حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران نیروهای مسلح ایران واکنشی نشان نخواهند داد؟ این نشان میدهد که جناب محمدی چقدر راجع به ایران می‌دانند، و چه عمیق در دنیای رویایی و خیالی خود بسر می‌برند. ظاهراً ایشان یکبار دیگر از آمریکا و اسرائیل بیشتر می‌دانند. پنتاگون هر شش ماه یکبار جنگ احتمالی با ایران را میل سازی کامپیوتری می‌کند، بر اساس تمامی اطلاعاتی که در اختیار دارد. این شبیه سازی‌های کامپیوتری همیشه نشان داده‌اند که جنگ به سرعت به یک جنگ فرسایشی تبدیل خواهد شد که سال‌ها ادامه خواهد داشت. به همین دلیل ژنرال‌های برجسته پنتاگون همیشه با جنگ با ایران مخالفند.

در مورد حمله احتمالی اسرائیل هم همینطور. به آقای محمدی و همفکرانشان پیشنهاد می‌کنم از زنگی در او هام و دنیای مجازی بیرون آیند و قری‌گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده را مطالعه کنند.

ایشان همینطور نوشته‌اند:

"رژیم جمهوری اسلامی هم برای امنیت منطقه و هم امنیت جهانی مخاطره آمیز است و داشتن سلاح اتمی برای چنین رژیمی به نفع هیچ کس در دنیا نیست و به نفع اپوزیسیون هم نیست. یعنی اپوزیسیون می‌تواند از بین رفتن تأسیسات اتمی جمهوری اسلامی کاملاً در کشورهای غربی نفع کند."

در مصاحبه‌ای از آقای محمدی پرسیده شد،

مخالفان حمله‌ی نظامی "مسائل عینی مثل کشتار مردم و نیروهای غیر نظامی، نابودی زیرساخت‌های مملکت که تنها هم متعلق به جمهوری اسلامی نیست و بیشترش ساخت دوره‌های قبل از جمهوری اسلامی است، و از این قبیل بحث‌ها را مطرح کنند، پاسخ شما چیست؟"

ایشان پاسخ دادند:

"باید دید که آیا اپوزیسیون ایران اولویت اولش کدام است. آیا اولویت اول اپوزیسیون توسعه‌ی کشور است؟ بله اگر اولویت اول اپوزیسیون توسعه‌ی کشور باشد یک نیروگاه هسته‌ای یا نیروگاه برق اگر از بین برود این کاملاً علیه جریان توسعه‌ی کشور دارد عمل می‌کند. ولی اگر اولویت اول دموکراسی باشد از بین رفتن چند تا پل نیرویی را که دموکراسی خواه است را نمی‌تواند درکنار آقای خامنه‌ای قرار دهد. اگر اولویت حقوق بشر باشد هیچ وقت کسی که اولویتش حقوق بشر است نمی‌تواند در کنار حکومت ایران قرار بگیرد."

به عبارت دیگر آقای محمدی معتقد هستند که برای رسیدن به دموکراسی در ایران از نابودی کامل کشور نباید هراسید، چرا که تقدم آزادی خواهان از نوع ایشان حفظ زیربناهای کشور و یا توسعه ایران نیست و همان معادله ساده، ایران برابر است با رژیم ولایت فقیه، در ذهن ایشان است. در عین حال ایشان معتقد هستند که هر کسیکه با حملات مخالفت کند در کنار آقای خامنه‌ای ایستاده است.

مبنای علمی این ادعا چیست، آقای محمدی جامعه شناس؟ آیا بی‌اساس تر از این ادعا امکان دارد؟ اصولاً دموکراسی فقط زمانی نهادینه میشود که کشور توسعه اقتصادی یافته، و یک طبقه متوسط وسیع و نیرومند در آن وجود داشته باشد، و در عین حال طبقات پایین هم توسط دولت و جامعه پشتیبانی شوند. این اصل آنقدر واضح است که نباید احتیاج به توضیح داشته باشد، ولی در دنیای موازی جناب محمدی جامعه شناس هر اصل بدیهی را هم میشود انکار و یا نقض کرد.

جناب محمدی به ویسایت آقای قاسمی نژاد می‌گویند:

"امروز در دنیا دو قطب وجود دارد... یک قطب، قطب اتحادیه اروپا، ایالات متحده، کانادا، استرالیا و کشورهایی هستند که ما از آن‌ها در فرهنگ خودمان به عنوان کشورهای غربی یاد می‌کنیم. در مقابل قطب دیگری وجود دارد که چین و روسیه را شامل می‌شوند و کشورهایی هستند که نظام‌های اقتدارگرا دارند و کشورهایی که با این‌ها نزدیک هستند، حالا چه از حیث خرید سلاح با این‌ها مراد دارند، چه از حیث تامین برخی پایگاه‌های نظامی همچون سوریه که در آن پایگاه‌های نظامی روسیه قرار دارد. از جهات مختلف، کشورهایی که در کنار این‌ها قرار می‌گیرند مثل کوبا، ایران، کره شمالی و سوریه در قطب مقابل قرار می‌گیرند. قطب کشورهای اقتدارگرا هیچ نسبتی با دموکراسی ندارد... ما در نهایت انتخابات بین این دو قطب است؛ قطب اقتدارگرا یا قطب دموکراسی و حقوق بشر... کشورهای غربی نسبت به بحث حقوق بشر و نسبت به بحث دموکراسی حساسند و به درستی فکر می‌کنند که اگر در دنیا دموکراسی پیش برود و حقوق بشر لحاظ شود به نفع آنهاست... اپوزسیون ایران هم پیمانش را در سمت کشورهای غربی پیدا می‌کند... اپوزسیون ایران باید کاملاً در کنار کشورهای غربی قرار بگیرد... به نظر من هر گونه همکاری میان اپوزسیون و دولت‌های غربی هم به نفع اپوزسیون است و هم به نفع دولت‌های غربی... یکی از همین گروه‌های بسیار کوچک که تلاش می‌کردند مردم را به خیابان بیاورند و از کشورهای غربی فعالیت‌های حمایتی از جنبش سبز داشتند. این‌ها در طول یک سال توانستند حدود یک و نیم میلیون دلار از همین طریق گرفتن گزنت به دست بیاورند و برای کل‌هایشان هزینه کنند. این بسیار می‌تواند فراتر از این باشد... در بحث جنگ دو نوع سناریو وجود دارد که ما بدون توجه به این سناریوها نمی‌توانیم مواضع اپوزسیون را روشن کنیم. یک سناریو صرفاً حمله به تاسیسات اتمی ایران است که در آن صورت من معتقدم که نه تنها اپوزسیون واکنش چندان حادی از خود بروز نخواهد داد، دولت جمهوری اسلامی هم واکنش چندان از خود بروز نخواهد داد... اگر چنین اتفاقی بیافتد جمهوری اسلامی عکس العمل هم نشان دهد و بعد وضعیت یک نوع جنگ تمام عیار علیه جمهوری اسلامی به معنای سپاه پاسداران و تاسیسات زیربنایی انجام شود و به آن سمت اگر حرکت کنیم، آنجاست که لوزسیون چون به دنبال کسب قدرت سیاسی در آینده‌ی ایران است نمی‌تواند در کنار غرب بایستد. در حمله‌ی به تاسیسات هسته‌ای اگر شواهد کافی وجود داشته باشد که برنامه‌ی هسته‌ای است، اینجا به نظر من لوزسیون می‌تواند در کنار غرب بایستد چون رژیم جمهوری اسلامی هم برای امنیت منطقه و هم امنیت جهانی مخاطره آمیز است و داشتن سلاح اتمی برای چنین رژیمی به نفع هیچ کس در دنیا نیست و به نفع لوزسیون هم نیست. یعنی لوزسیون می‌تواند از بین رفتن تاسیسات اتمی جمهوری اسلامی کاملاً در کشورهای غربی نفاع کند."

تاکید با حروف ایتالیک از نگارنده است. صرف نظر از تقسیم جهان به دو قسمت که بسیار تصنعی است، آقای محمدی اپوزسیون خارج کشور را به مقام شامخ پادو و نوکر غرب برای توجیه و نفاع از حمله احتمالی غیر قانونی و جنایتکارانه آن به ایران تقلیل داده‌اند. مبارک است. البته نگارنده کاملاً درک می‌کند که گروهی از ایرانیان که به آمریکا در سالهای اخیر مهاجرت کرده‌اند برای یک لقمه نان، یک بورس در جانی، و یا یک کار در سازمانی، حاضرند هر چیزی بنویسند و یا حرفی را بزنند. در عین حال آقای محمدی یک بار فرمودند که ایشان خود را را شهروند جهان می‌دانند، و بنا بر این در قاموس ایشان ایران دوستی بی معنی است، منتها شهروند جهانی که شبانه روز فقط حمله نظامی به ایران و تجزیه ایران را تجویز می‌کند و دربارہ نقض حقوق بشر در کشورهای متحد آمریکا سکوت می‌کند.

اینرا مقایسه کنید با صحبت آقای محمد خاتمی که سه سال پیش که گفتند: "اگر به ایران حمله شود، اصلاح طلب و غیر اصلاح طلب در کنار هم از ایران نفاع خواهند کرد"، این همان خاتمی است که به دلیل وطن دوستی توسط امثال آقای محمدی مورد حمله قرار می‌گیرند. اگر مدافع تجزیه و حمله نظامی و تحریم‌های اقتصادی بود، آزادی خواه به سبک آقای محمدی می‌شد، ولی آقای خاتمی با همه انتقادهای بجا در مورد عمل کردشان، وطن دوست واقعی هستند.

اینرا مقایسه کنید با صحبت خاتم شیرین عبادی که هفت سال پیش گفتند، اگر به ایران حمله شود، مردم از ایران نفاع خواهند کرد. این باعث بر آشفتنگی آقای اکبر عطری، نوکان ایرانی، شد و خاتم عبادی را متهم کرد که زبان استنشهادیون را بکار برده، چون صحبت از نفاع مملکت کرده است. نگارنده در همان زمان پاسخ آقای عطری را داد

اینرا مقایسه کنید با صحبت مرحوم دربوش همایون که گفتند، اگر به ایران حمله شود، موقتاً در کنار جمهوری اسلامی از ایران نفاع خواهیم کرد. همانطور که امام حسین فرمودند، اگر ایمان نداری، آزاده باشی.

و حالا اینرا دوباره مقایسه کنید با افاضات جناب محمدی در بی‌بی‌سی فارسی ایران نوست:

"اگر نه خارجی‌ها، بلکه مردم ایران روزی از سر خشم برخی روحانیون را در خیابان‌ها "به درخت آویزان کردند" باز هم می‌توان گفت این راه حلی درونزا بوده و بسیار بهتر از حمله‌ی هوایی ناتو به مراکز حکومتی یا تاسیسات اتمی ایران است؟ همچنان که صدام حسین و معمر قذافی و بشار اسد بدون خونریزی نرفتند، علی‌خامنه‌ای یا جانشینش بدون کشتن هزاران یا دهها هزار ایرانی قدرت را رها نخواهند کرد. رهبر جمهوری اسلامی پیش از همه چیز یک رهبر نظامی/امنیتی است و فرماندهانش ظرفیت آن را دارند که برای ماندن در قدرت میلیون‌ها نفر را قربانی کنند... اگر قرار است خون ایرانیان برای براندازی رژیم نظامی جمهوری اسلامی بر کف خیابان ریخته شود، چه تفاوتی دارد که خون آنها توسط ایرانی ریخته شود یا امریکایی/اروپایی؟ اگر هدف سرنگونی جمهوری اسلامی باشد با کم‌ترین هزینه، کدام سناریو معقول‌تر به نظر می‌آید؟ توجه داشته باشید که عراقی‌های مخالف صدام، قبل از تصمیم دولت جورج بوش برای حمله‌ی نظامی به عراق همین پرسش‌ها را از خود می‌کردند... این نوع کمک (مثل آنچه در لیبی اتفاق افتاد) اخلاقاً و قانوناً چه مشکلی دارد؟ اگر یک بمب جان ۱۰ نفر را بگیرد اما جان صد نفر را نجات دهد جایز نمی‌شود... فرض کنیم که در حمله‌ی آمریکا و متحدانش به عراق (بدون تصویب شورای امنیت) و لیبی (با تصویب شورای امنیت) هزاران نفر کشته شدند (بسیاری از کشته‌ها مستقیماً بر عهده‌ی ایالات متحده و متحدانش نبوده‌اند). اگر با تداوم حکومت صدام حسین و معمر قذافی میلیون‌ها نفر کشته می‌شدند (با تحریم‌ها و سرکوب‌ها و لشگرکشی به کشورهای همسایه یا جنگ داخلی) آیا این حمله نظامی ترجیح نداشته است".

بخوبی واضح است که جناب محمدی حاضر هستند هر نوع سفسطه و مغلطه، و هر گونہ‌عراق را بکار ببرند تا حمله احتمالی به ایران را توجیه کنند. جای تعجب نیست، چرا که همانطور که گفته شد ایشان اپوزیسیون را تا حد پادو غرب پایین آورده‌اند. سرداران سپاه قادرند میلیون‌ها ایرانی را بکشند تا در قدرت بمانند؟ بر مبنای چه شواهد و قرآنی؟ این سرداران قادر نخواهند بود که حتی ده هزار نفر را در برخورد مستقیم با مردم بکشند، چرا که سپاه به سرعت فرو خواهد ریخت و سپاهیان به مردم خواهند پیوست.

نکته بسیار مهم استفاده ممتد آقای محمدی از زبانی است که **نوکان‌ها** و **لیبی اسرائیل** در مورد ایران استفاده می‌کند. این دو گروه ادعا میکنند که رژیم ولایت فقیه خطری برای صلح جهانی است، که دقیقاً زبانی است که آقای محمدی نیز بکار میبرد. جنگ‌های عراق، افغانستان، پاکستان، لیبی، یمن، و سومالی را کدام کشورها براه انداختند؟ جمهوری اسلامی یا غرب به سرکردگی آمریکا و متحدان فاشیست مذهبی آن در خاور میانه؟

این زبان در یک بیانیه به امضای ۱۸۴ نفر در سال ۲۰۱۱، که یکی از امضاکنندگان آن آقای محمدی بود، هم وجود داشت. آنها نوشتند:

"ایران از قرارداد ان پی تی تخطی کرده و به معاهدات بین المللی بی‌اعتنایی کرده است... برنامه‌ی هسته‌ای ایران مخرب است... برنامه‌ی هسته‌ای ایران دارای وجوه نظامی است... انحراف برنامه‌ی هسته‌ای ایران به مسیر نظامی وارد مرحله تعیین کننده‌ی شده است... برنامه‌ی هسته‌ای ایران در مرکز اقدامات تنش‌زا قرار دارد... ایران کانون‌های بی‌ثبات ساز را در سطح منطقه و جهان تقویت می‌کند... ایران صلح‌ستیزی را در سپهر جهانی دنبال می‌کند... ایران شعله‌های جنگ محتمل را بر خواهد افروخت... ایران تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی به شمار می‌رود... باید با برنامه‌ی هسته‌ای مخرب ایران مقابله کرد... در مخالفت با جنگ باید ایران بحران ساز را هدف اصلی قرار داد".

جناب محمدی این دروغ‌ها را چگونه می‌توانند اثبات کنند؟ آیا این دروغ‌ها که ایران در حال استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای است و این استفاده "وارد مرحله تعیین کننده‌ی شده است"، تحلیل ابعاد گوناگون برنامه‌ی هسته‌ای ایران است، یا دروغ‌سازی برای حمله نظامی به ایران؟ چرا به دروغ می‌گویید من هیچ‌گاه نگفته‌ام که ایران در حال ساختن بمب اتمی است؟ پس این بیانیه برای چیست؟ آیا نتانیاهو تاکنون یک بار گفته که "ایران در حال استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای است و استفاده‌اش وارد مرحله تعیین کننده‌ی شده است"؟

صرف نظر از ادعاهای این بیانیه در مورد نقض قرارداد ان پی تی توسط ایران که حتی آمریکا و اسرائیل هم چنین ادعای ندارند، نکته مهم زبان این بیانیه مورد پشتیبانی آقای محمدی است. این بیانیه شرایطی را به دروغ توصیف می‌کند که منطبق با شرایطی است که بر **طبق فصل هفتم منشور سازمان ملل** میتواند شورای امنیت سازمان ملل را به صدور اجازه برای حمله نظامی به ایران مجاب کند. این جملات خبری نه قضایای شرطیه است، و نه تحلیل از جوانب مختلف موضوع، و بنا

بر این آقای محمدی نمیتوانند منکر دروغ سازی خود شوند. نگارنده در همان زمان صدور بیانیه آنرا تحلیل کرد و به آن پاسخ داد

ولی آقای محمدی به این قانع نیست. ایشان میفرمایند:

"کسانی که هنوز از غرور ملی و میهن دوستی سخن می گویند و حمله خارجی و شکست دیکتاتوری را خدشه به آنها می دانند که غرور ملی، امروز، در خدمت برنامه هسته‌ای رژیم است".

عجب! آقای محمدی جامعه شناس هنوز فرق بین منافع و مصالح ملی و منافع گروهی یا رژیمی را نمی‌داند، و هنوز برای همان معادله ساده لوحانه، ایران برابر است با رژیم ولایت فقیه، بر طبل میکوبد. البته تعجبی ندارد. ایشان به میهن دوستی اعتقاد ندارند، اصولاً مفهوم میهن را چون مانعی برای امپریالیسم آمریکا می‌دانند قبول ندارند.

صحبت امپریالیسم شد، اجازه دهید ذکر کنم که جناب محمدی از یک طرف معتقد هستند که امپریالیسم وجود ندارد و در اکثر نوشته هایش به نیروهای معتقد به وجود امپریالیسم می‌تازد، و از طرف دیگر رژیم جمهوری اسلامی را امپریالیست می‌دانند. تعجبی هم ندارد. قافیه وقتی تنگ شد، گفتن هر چیزی، حتی اگر در تضاد با حرفهای دیگر باشد مباح است. ایشان زمانی ضد امپریالیست تند بودند که به آن خواهیم رسید. پس امپریالیسم (جمهوری اسلامی) وجود دارد و جناب محمدی به نیروهای "ضد امپریالیستی" تعلق دارند. در اینصورت چرا دیگری که آمریکا را امپریالیسم می‌دانند را همیشه هدف تیرهای انتقادی خود قرار می‌دهند؟

در وبسایت سعید قاسمی نژاد ایشان یک فتوای سکولاری درباره چپ‌های میهن دوست هم صادر می‌کند. منتها تمامی مقدمات فتوایش دروغ هستند. چپ ستیزی ایشان نیز بررسی وجوه مختلف چپ‌های وطن دوست نیست، بلکه دروغ بافی برای محکومیت آنان و صدور فتوای سکولار است. می‌گوید:

"نکته‌ی بسیار جالب آنجاست که وطن‌پرستان جدید ترکیبی هستند از افرادی که عمدتاً سوابق مارکسیستی دارند و توزیع پول توسط احمدی نژاد را عدالت‌گرایانه می‌دانند؛ این افراد سابقاً میهن‌پرستی را دیدگاهی خرده بورژوازه معرفی می‌کردند و اکنون عمدتاً از توابعین به شمار می‌روند...بخشی از جریان مارکسیستی و سوسیالیستی ایرانی که پس از فروپاشی امپراطوری مادر تنها رژیم‌های دیکتاتوری با رهبران مادام‌العمر مثل کره شمالی و کوبا برای آن مانده برای احیای خود به میهن‌پرستی روی کرده است. این میهن‌پرستی بیش از آنکه ایجابی (دوستی وطن و مردم و طبیعت و میراث و فرهنگ آن) باشد سلبی (شمنی با غرب، سرمایه‌داری یا امپریالیسم) است. این بخش از جریان چپ هیچ‌گاه با استبداد مذهبی در ایران مشکل جدی نداشته و استبداد مذهبی را زمینه‌ساز به قدرت رسیدن خود تلقی می‌کرده است. همچنین از حیث روش‌های حکومتداری و برخورد با مخالفان تفاوتی بنیادی میان این بخش از جریان چپ و جمهوری اسلامی وجود ندارد".

جل الخالق! دروغ از این بزرگتر؟ در میان چپ‌های ایرانی، بجز یک عده بسیار کوچک گنج، هیچ کس نه از رژیم ولایت فقیه دفاع کرده، نه احمدی‌نژاد را مردمی و ضد امپریالیست دانسته، و نه کار احمقانه ایشان در توزیع پول را کمک به محرومان ارزیابی کرده است. نگارنده با مواضع دکتر ناصر زرافشان، وکیل شجاع که وکالت خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیری را به عهده داشت، در مورد جنبش سبز مخالف است، ولی ایشان، یک مبارز برجسته چپ، بخاطر مخالفت خود با رژیم ولایت فقیه پنج سال زندانی بود. دکتر فریبرز رئیس دانا، دیگر چهره شناخته شده چپ، هم به زندان رفت. دانشجویان چپ بارها یا زندانی شده‌اند، و یا دستکم از دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند. یک نمونه خوب آن آقای عابد توانچه است. آیا اینها طرفدار احمدی نژاد بودند؟

دکتر زرافشان و دکتر رئیس دانا بارها گفته‌اند که سیاست‌های اقتصادی احمدی نژاد نئولیبرالی است. دکتر رئیس دانا از همان روز اول با طرح حنف پیرانه ها مخالفت کرد. ایشان در نیمه شب بلافاصله بعد از مصاحبه خود با بی‌بی‌سی و نامیدن طرح هدف مندی یارانه‌ها بعنوان یک طرح نئولیبرالی، باز داشت شد بر گفت و گو دیگری دکتر رئیس دانا دولت احمدی نژاد را "نئولیبرال ترین دولت ها" خواند. بر مصاحبه دیگری دولت احمدی نژاد را "دست راستی ترین دولت ها" خواند.

آقای محمدی اینها را "مدافع" حقوق بشر نمی‌دانند، و یا ترجیح می‌دهند در جهان موازی خود که به عالم ما وصل نیست باقی بمانند، و به دروغ گویی‌های از این قبیل ادامه دهند؟ ایشان فرض را همیشه بر این گذاشته‌اند که هموطنان ما بجز نوشته‌های ایشان چیز دیگری نمی‌خوانند، نمی‌بینند، و گوش فرا نمی‌دهند، و بنا بر این ایشان میتوانند هر چه بخواهند



بگویند.

جناب محمدی جامعه شناس حتما دکتر یوسف ابانری، جامعه شناس برجسته و استاد دانشگاه تهران را میشناسند. ایشان در [نقد بسیار بلندش](#) بر آرای فون هایک گفت، "نولت احمدی نژاد [هیکی ترین نولت است](#)". آقای محمدی، مگر میلتون فریدمن که ایدئولوگ اصلی محافظه کاران آمریکا و ننولیبرال بود به شدت از حذف همه یارانه ها و پرداخت پول مستقیم و کوپن به خانواده های فقیر دفاع نمی کرد؟ خوب احمدی نژاد هم همین را گفته و مثلا عملی کرده. احمدی نژاد دائما می گوید پول را به خود مردم بدهید، مردم بهتر از دولت تشخیص می دهند آن را چگونه هزینه کنند. فریدمن هم می گفت دولت آمریکا باید به خانواده های کم درآمد پول بدهد تا خود آنها در بهداشت و آموزش هزینه کنند.

چپ ستیزی آقای محمدی علت دیگری دارد، ولی ایشان صدافتی ندارند که آنرا قبول کنند. بعد از اعلامیه ۱۸۴ نفر، از جمله آقای محمدی، چپ‌های داخل کشور با یک بیانیه مخالفت خود را با حمله به ایران تحت عنوان دخالت بشر دوستانه اعلام کردند. [به بیانیه نگاه کنید](#) تا ببینید چند اقتصاد دان، از قبیل آقای محمد مالجو که اقتصاد دان چپ هستند، آنرا امضا کردند. بخصوص که آقای مالجو احمدی نژاد را [بست راستی و ننولیبرال می‌داند](#). آقای محمدی، عصر، عصر اطلاعات و اینترنت است. شما، همانند رژیم ولایت فقیه، نمیتوانید خوانندگان را در تاریکی نگاه دارید؛ و درباه کسانی که قبول ندراید دروغ بگویند. آیا شما دروغ نمی گویند وقتی می نویسد: "این بخش از چپ هیچگاه با استبداد مذهبی در ایران مشکل جدی نداشته و استبداد مذهبی را زمینه‌ساز به قدرت رسیدن خود تلقی می‌کرده است. همچنین از حیث روش‌های حکومت‌داری و برخورد با مخالفان تفاوتی بنیادی میان این بخش از جریان چپ و جمهوری اسلامی وجود ندارد".

پس چرا آقایان زرفشان و رئیس دانا و... را به جای آقای محمدی به زندان بردند؟ شاعر برجسته ایران، خاتم سیمین بهبهانی که آن بیانیه را امضا کرده، هیچ مشکلی با این رژیم ندارد؟ طرفدار احمدی نژاد است؟ میهن دوست نیست؟ آقای محمدی لیبرالیسم را به دروغ گویی تقلیل داده‌اند.

در مقاله دیگری، [باز هم در ویسیت رالیو فردا](#) که مقاله های جنگ طلبانه و تجزیه طلبانه و بمب اتمی سازی برای ایران ایشان را منتشر می کند، ولی از انتشار پاسخ به آنها امتناع می‌کند، آقای محمدی ده دلیل آوردند برای اینکه جمهوری اسلامی بمب اتمی می‌خواهد و بدون هیچ سندی حکم صادر کرده است: "جمهوری اسلامی بمب اتمی را به هر قیمتی می‌خواهد".

آیا این تحلیل وجوه گوناگون پرونده هسته ای ایران و ذکر مستندات متعارض ادعا است؟ آیا بچه گول می‌زنید که این گونه سخنان را تحلیل وجوه مختلف مسئله به همراه مستندات متعارض و نامود می‌کنید؟ در واقع حقیقت این است: آقای "مجید محمدی به هر قیمتی می خواهد به ایران حمله شود".

حتی آمریکا چنین ادعای ندارد، و فقط راجع توانایی برای ساخت سلاح اتمی توسط ایران صحبت می‌کند. توانایی برای ساخت با خود ساخت از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ژاپن، کشورهای اروپای غربی، برزیل، آرژانتین و چند کشور دیگر هم این توانایی را دارند. آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و دولت آمریکا بارها گفته‌اند که اگر ایران سعی کند از اورانیوم غنی شده خود برای ساخت بمب استفاده کند، آنها بلافاصله متوجه خواهند شد چرا که تمام تاسیسات هسته‌ای ایران تحت بازرسی آژانس قرار دارند. ولی بنظر می‌رسد که اطلاعات جناب محمدی دقیقتر از اطلاعات آنها و حتی شانزده سازمان جاسوسی آمریکا باشد که در [سل ۲۰۰۷ اعلام کردند](#) که ایران هیچگونه برنامه نظامی هسته‌ای ندارد، گزارشی که [سپار دیگر در ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲](#) تانید شده است. آقای نتانیاهاو هم در آخرین سخنانش گفت ایران به دنبال به دست آوردن توانایی ساخت سلاح است، اما نگفت که ایران الان دارای این توانایی است.

اینگونه ادعاهای بی اساس جناب محمدی تمام شدنی نیست. ولی گویی خود ایشان هم درک میکنند که چنته ایشان در این مورد خالی است. بنا بر این در وبسایت بی بی سی این چنین "روشنگری" فرمودند:

"اگر غربی‌ها ندانند و ما نتوانیم مدرکی ارائه کنیم، این را که به خوبی می‌دانیم از ابتدای دهه ی شصت بهترین اساتیدمذهبی مکانیک، فیزیک، شیمی و بیولوژی دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها برای پیشبرد برنامه‌های تولید سلاح‌های میکربی/اتمی/شیمیایی به تهران فراخوانده و جذب سپاه شده اند بر عرصه ی تسلیحات، مورد و موضوعی

نیست که حاکمان جمهوری اسلامی کنار گذاشته باشند. کسانی که می خواهند مدیریت جهانی کنند طبعاً به همه‌ی جنگ فزاینده‌ی موجود نیاز دارند".

جناب محمدی خود اذعان دارند که مدرکی ندارند. پس تخیلات خود را نه بعنوان شرطیه، بلکه بصورت فتوای سکولار صادر میکنند. ایشان سلاح‌های بیولوژیکی را که وجود ندارند هم اضافه کرده‌اند. واضح است چرا: دروغ هر چه بزرگتر باشد، باور آن برای مردم عادی راحت تر است. در عین حال، بعقیده نگارنده هر کسیکه شعار توخالی احمدی‌نژاد را در مورد "مدیریت جهانی" آتقرد جدی بگیرد که حتی آنرا در یک مقاله بعنوان "دلیل" یا "مدرک" ذکر کند تنها چیزی را که ثابت کرده عدم درک خود از ماهیت توخالی احمدی‌نژاد و انصار او است. این هم یک نمونه دیگر از تحلیل وجوه مختلف پدیده توسط آقای محمدی و ذکر مستندات متعارض توسط ایشان است که میفرمایند "مرغ یک پا دارد"، یعنی لجبزانه برای ایران بمب اتمی درست می‌کند. هر کس هم بگوید این دروغ‌ها حقیقت ندارد، آقای محمدی او را طرفدار جمهوری اسلامی می‌کند.

اگر نگارنده بخواهد تمامی حرفهای بی اساس آقای محمدی در مورد برنامه هسته‌ای ایران را تکرار کرده و به آنها پاسخ دهد، از متنی هفتاد من هم سنگینتر خواهد بود.

### نظری اجمالی به کارنامه آقای محمدی

همانطور که در آغاز ذکر شد، بطور اصولی، نگارنده علاقه‌ای به ورود به گذشته آقای محمدی، و یا هر فرد مشابه، ندارد. ولی یک نکته در مورد آقای محمدی انگیزه‌ای به نگارنده داد که به تفحص در مورد ایشان بپردازد، و آنهم حملات شدید ایشان است به اصلاح طلبان، نیروهای مذهبی، و نیروهای چپ. نگارنده هم یک اصلاح طلب حامی جنبش سبز است، هم از لحاظ اصول اعتقادی یک ملی-مذهبی است، و هم به عدالت اجتماعی و مخالفت با استثمار، استعمال، و امپریالیسم ایمان دارد، و بنا بر این بخشی از حملات غیر منصفانه و بدون اساس ایشان متوجه کسانی مثل من هم میشود.

### دوران دانشگاه شیراز

آقای محمدی چنان می‌نویسند که گویی ایشان همیشه با جمهوری اسلامی مخالف بوده‌اند. واقعیت با این ادعا و یا تظاهر بسیار فاصله دارد. ایشان در زمان انقلاب از انقلابیون دو آتشه مذهبی بودند که در تندروی‌های آن دوران، به خصوص به اصطلاح انقلاب فرهنگی، در دانشگاه شیراز نقش بسیار فعالی داشتند. از شهود آن دکتر علیرضا علوی تبار هستند که در تهران هستند و از متفکرین برجسته میباشند. آقایان ابراهیم نبوی، دکتر محسن کدیور، و دکتر عطا اله مهاجرانی هم در همان زمان در دانشگاه شیراز بودند و می‌توانند مواضع آن دوران ایشان و نقششان در به اصطلاح انقلاب فرهنگی را شهادت دهند. آقای محمدی نه فقط مخالف بچه‌های چپ بد بودند، بلکه به مذهبی‌های غیر خودی، مثل اعضای حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان که گروه طرفداران آیت‌الله کاظم شریعتمداری بودند، هم کارداشته‌اند. ایشان حتماً حاج آقا تقفی که یک روحانی عضو آن گروه بود را بخاطر دارند، و اینکه ایشان را متهم به لیبرال بودن میکردند و بزور میخواستند که وادار به موضع گیری در برابر آیت‌الله شریعتمداری کنند، که آقای تقفی حاضر نشدند. شاهدان هنوز زنده اند و آقای تقفی هم می‌تواند شهادت دهد که جناب محمدی با او چه کردند. حالا خود جناب محمدی لیبرال شده‌اند!

آقای محمدی حتماً آقای دکتر عماد افروغ را که بعدها نماینده مجلس شدند و حالا استاد دانشگاه هستند بخاطر می‌آورند. ایشان اگر مایلند در مورد نامه خود در مورد آقای افروغ که به گزینش دانشگاه تربیت مدرس نوشته بودند قری روشنگری کنند. نظر ایشان در پرونده گزینش آقای افروغ ثبت است و خودش هم دیده است.

آقای محمدی به جای شفاف سازی در مورد فعالیت‌های خود در دانشگاه شیراز در زمان به اصطلاح انقلاب فرهنگی، مقاله ای در [وبسایت رادیو فردا](#) نوشته تا نقش خود در آن را پنهان کند. ایشان در این مقاله پروژه فاشیستی بستن دانشگاه‌ها را، که منجر به کشته شدن تعدادی از دانشجویان و اخراج تعداد زیادی از آنها و اساتید از دانشگاه‌ها شد، حرکتی از پایین، یعنی انقلابی، نامیدند، ولی اخراج‌ها را بگردن حکومت، ستاد انقلاب فرهنگی، و اعضای آن یعنی دکتر عبدالکریم سروش، مرحوم دکتر حسن حبیبی و بقیه انداختند. پس ظاهراً از نظر ایشان تعطیل کردن دانشگاه‌ها خوب بود، ولی بعد حکومت خرابش کرد؟

آقای محمدی اگر با اقدامات بعدی آن پروژه فاشیستی مخالف بودند، چطور تا یک سال بعد از بسته شدن دانشگاه شیراز

ایشان قادر بودند در خوابگاه دانشجویی آن اقامت داشته باشند؟ اینکه یک دانشجوی جوان مذهبی در آن دوران رادیکال بوده زیاد عجیب نیست؛ خیلی‌ها در آن دوران بودند. پنهان کردن سابقه خود و تظاهر به اینکه ایشان از آغاز مبارز سر سختی بر علیه جمهوری اسلامی بودند غیر اخلاقی است.

چطور میشود مذهبی تندرو بود، ولی از آن جریان مبری بود؟ اگر ایشان مخالف بستن دانشگاه بودند، چرا دستکم بعد از باز شدن دانشگاه مخالفت خود را ابراز نکردند؟ ایشان آنقدر مذهبی بودند که به قم رفتند تا روحانی شوند. صفحه ویکیپدیا **ایشان را ملاحظه کنید**. ایشان می‌گویند در قم فوق لیسانس فقه و الهیات گرفتند، یعنی روحانی شده بودند، ولی آنرا "مدرن" جلوه میدهند. نه روحانی شدن گناه است و نه دین رارها کردن. آنچه اشتباه است، بخصوص برای کسیکه دائما به مذهبی‌ها حمله می‌کند، پنهان کردن گذشته خویش است، گذشته‌ای که در بوجود آوردن امروز ایران بسیار نقش داشته است. ایشان بهتر است که دوران انقلاب فرهنگی و آخوندی خود را شرح دهد که چگونه فکر می‌کرد و چه رفتار می‌کرد و با مخالفان چه می‌کرد.

آقای محمدی چنان با غیظ به همه چیز در ایران حمله می‌کند که برای آنها که نمی‌دانند این تصور بوجود می‌آید که ایشان سال‌ها در زندان بودند. تا آنجا که نگارنده می‌داند، ایشان فقط یکبار، به علت شخصی نه سیاسی، به کلاتری برده شدند، که بعد از چند ساعت با وساطت بهزاد نبوی اصلاح طلب، وزیر دولت میر حسین موسوی، و عضو برجسته سازمان مجاهدین انقلاب که از سال ۱۳۸۸ در زندان بسر میبرد آزاد شدند، همین کل پرونده مبارزاتی ایشان است

در آن زمان که آقای محمدی از به اصطلاح انقلاب فرهنگی حمایت می‌کرد و چپ‌ها و طرفداران آیت الله شریعتمداری را می‌کوبید، من و خانواده من در چه وضعیتی قرار داشتیم؟

برابر ۲۳ ساله دانشجوی نگارنده در شهریور ۱۳۶۰ اعدام شد. در همان زمان برابر ۱۵ ساله نگارنده زندانی بود و سه بار به او گفته شد که "وصیت" خود را بنویسد و آماده شود برای اعدام. پسر عموی جوان و پزشک نگارنده هم اعدام شد به جرم مداوای مجروحین تظاهرات. برابر ایشان در طول انقلاب به شهادت رسید. همسر یک خواهر نگارنده چند سال زندانی سیاسی در دهه ۱۳۶۰ بود. خانواده همسر خواهر دیگر نگارنده هم مصیبت سیاسی بسیار داشتند، از جمله اعدام همسر برابر همسر خواهر نگارنده. پدر و مادر نگارنده در غم پسر جوان خود دق کردند و از دنیا رفتند. اینها بغیر از دهها دوست، هم کلاس، و هم دانشکده نگارنده هستند که هم در زمان شاه و هم در جمهوری اسلامی اعدام شدند، از دوست دوران دبیرستان زنده یاد تقی خان گرفته، تا دوستان و همکلاسان دوران دانشکده، از قبیل زنده یادان حسن دشت آرا، محمد علی باقری، فاطمه خجند، حمید آریان، تا هم دانشکده‌های نگارنده در دوران او در آنجا، زنده یادان محمود وحیدی، سعید کرد، منصور فرشیدی، محمود نمازی، انوشیروان لطفی، رضی الدین تابان، و غیره. حالا آقای محمدی امثال بنده را به دلیل مخالفت با حمله نظامی به ایران و دفاع از تمامیت ارضی ایران، طرفدار جمهوری اسلامی وانمود می‌کند. افراد شجاع دیگر زندان رفته را هم دائما می‌کوبد و اصلاح طلبان که اکنون زندانیان بسیار دارند، دائما از طرف او کوبیده می‌شوند.

در عین حال نگارنده و خانواده او فقط یکی از هزاران خانواده هستند که قربانی‌های زیاد بعد از انقلاب داشتند. چند نفر از آنها، از آنهایی که از ایران خارج شده‌اند، بجز طرفداران فرقه مجاهدین، شب و روز در حال نوشتن مقاله و تبلیغ برای تحریم‌های کمر شکن، و تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم برای جنگ هستند؟ کسانی مثل این خانواده‌ها بیشتر حق دارند کینه از جمهوری اسلامی داشته باشند، یا آقای محمدی؟

متفکر و روزنامه نگار برجسته ملی-مذهبی، آقای تقی رحمانی، متجاوز از ۱۴ سال، یعنی یک سوم عمر خود را در زندان جمهوری اسلامی سپری کرده‌اند. همسر ایشان، فعال برجسته حقوق بشر، خاتم نرگس محمدی، به زندان افتادند و به شدت بیمار شدند، و حالا دور از همسر خود در ایران زندگی میکنند. یار همیشگی آقای رحمانی، روزنامه نگار برجسته آقای رضا علیجانی، نزدیک به هفت سال در زندان جمهوری اسلامی بودند، منجمله شش ماه و نیم در انفرادی. ایشان مدتی هم مخفی زندگی میکردند. هر دو نفر اکنون در تبعید بسر میبرند، ولی نه از تحریم حمایت میکنند، و نه از جنگ، و همچنان به مشی مسالمت آمیز خود ادامه داده و برای وطن نلسوزی میکنند. آقای حسن یوسفی اشکوری که نزدیک پنج سال در زندان رژیم ولایت فقیه در سایه اعدام بسر برد، چطور؟ جناب مهندس عبدالعلی بازرگان که هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب زندانی شد چطور؟ تمامی این چهره‌های درخشان و ماندنی برای مردم و وطن مبارزه کرده‌اند، بهای سنگینی

برای آن پرداخته‌اند، ولی هرگز نه تحریم، نه جنگ، و نه تجزیه وطن را تجویز کرده‌اند. در سطح شخصی این بزرگواران بیشتر حق دارند که از همه چیز مربوط به ایران متنفّر باشند، یا شما آقای محمدی؟ چرا شما که مانند این عزیزان مبارزه نکردید و به زندان نرفتید، اینک کینه توزانه به همه نیروهای ملی و مذهبی زندان رفته و مخالف تجزیه و حمله نظامی و تحریم می‌تازید؟

### رانت رسانه‌ای و مالی از جمهوری اسلامی و حمله به اصلاح طلبان

یکی از نکاتی که در بسیاری از مقاله‌های آقای محمدی وجود دارد حمله شدید و بدون وقفه ایشان به اصلاح طلبان است. ایشان بارها ادعا کرده‌اند که اصلاح طلبان از رانت‌های جمهوری اسلامی، هم رسانه‌ای و هم مالی، استفاده می‌کنند. برای نگارنده روشن نیست که مقصود جناب محمدی از رانت چیست. ولی شاید مرور کارنامه خود ایشان از زمانیکه شیراز را ترک کردند و به تهران رفتند تا چند سال اول اقامت ایشان در آمریکا قدری در مورد این موضوع روشن‌گری کند، بخصوص آنکه از حدود ۹۰۰ زندانی سیاسی در ایران در حال حاضر اکثریت بزرگی اصلاح طلبان هستند که آقای محمدی در گذشته از کمک‌های آنها بسیر استفاده کرده‌اند ولی اکنون به آنها حمله می‌کنند.

آقای محمدی در صدا و سیما کار کرده‌اند و پروژه‌های بسیار از آنجا گرفته‌اند. ایشان در [مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری](#)، هم در زمان ریاست آیت‌الله محمد موسوی خونی‌ها و هم دکتر حسن روحانی کار کرده‌اند. تعداد زیادی پروژه از این مرکز گرفته که پول‌های زیادی گیرشان آمد. ایشان در فرهنگ سرای تهران هم کار کرده‌اند. با کمک اصلاح طلبان مرکز مطالعات استراتژیک، یعنی هم‌تاهایی که حالا ایشان به آنها حمله می‌کنند، آقای محمدی پروژه‌های متعدد تحقیقاتی دریافت کردند که بسیار "نان و آبدار" بودند. ایشان پروژه "نان و آبدار" از بنیاد فرایبی دریافت کردند. ایشان در سال‌های آخر اقامت خود در ایران حتی یک پروژه از ستاد امور مساجد گرفتند و در مورد نقش [مساجد مینوشتند](#). نگارنده هیچ کدام از اینها را رانت نمی‌داند، ولی نکته این جاست: اگر کار کردن در نهادهای دولتی جمهوری اسلامی رانت خواری است، آقای محمدی سردمدار رانت خواری بود. چه کسی تا آخرین روز سکونت در ایران از بخش‌های مختلف حکومت پروژه می‌گرفت؟

سوال اساسی تر این است: رانت چیست؟ کدام یک از اصلاح طلبان رانت دریافت کرده‌اند، که بطور مشخص با آنچه که ایشان در ایران انجام می‌دادند متفاوت است؟

اگر مقصود رانت رسانه‌ای است، جناب محمدی باید روشن کنند مقصود چیست؟

نگارنده چهار اصلاح طلب شناخته شده و متفکر را در نظر می‌گیرد: [دکتر سعید حجاریان](#)؛ [دکتر علیرضا علوی تبار](#)، آقای [عماد بقی و دکتر احمد زیدآبادی](#). اگر تمامی مقالات و کتابهای این چهار نفر را جمع کنیم از تعداد کل مقالات و کتاب‌های آقای محمدی که در ایران به چاپ رسیده کمتر است. اگر انتشار کتاب و مقاله رانت خواری است، در اینجا نیز آقای محمدی از همه بیشتر رانت خوار بوده. در عین حال دکتر حجاریان بعد از سو قصد به ایشان نیمه فلج هستند، بسختی قادر به تکلم هستند، و بعد از حوادث انتخابات چهار سال پیش یک [زندانبین ساله تطبیقی](#) بالای سر ایشان نگاه داشته‌اند. دکتر علوی تبار و آقای باقی هم نه مصاحبه میشوند و نه امکانات دیگری دارند. آقای باقی چند بار زندان رفت؟ دامادشان آقای محمد قوچانی روز نامه نگار هم یکی دیگر از اصلاح طلبان است که به زندان هم افتاده‌اند. دکتر زیدآبادی چهار سال است که در زندان هستند و محکوم به بیست سال تبعید نیز شده‌اند

آقای محمدی بهتر است که به [مقاله نگارنده](#) در مورد سرنوشت روز نامه نگاران ایران نگاهی بیندازند

همانطور که گفته شد، اکثریت عظیم زندانیان سیاسی کنونی در ایران اصلاح طلبان، چهره‌های ملی-مذهبی، طرفداران جنبش سبز، فعالان دانشجویی و حقوق بشر، روزنامه نگاران و بطور کلی کسانی که از گذار مسالمت آمیز به دموکراسی در ایران بدون مداخله خارجی حمایت می‌کنند، و بنا بر این به نوعی اصلاح طلب هستند، میباشند. کدام از اینها از رانت رسانه‌ای یا مالی جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند؟ حتی آقای محمد خاتمی رئیس جمهور سابق علنا ممنوع‌الچهره در صدا و سیما است. آقای محمدی، که رادیو فردا، بی بی سی، صدای آمریکا، و رادیو زمانه بر طبق پروژه ایران خود مرتب ایشان را در برنامه‌های خود شرکت میدهند بیشتر با مردم ایران صحبت می‌کنند، یا این شخصیت‌ها؟ نوشته‌های آقای محمدی بیشتر در دسترس ایرانیان حتی داخل ایران است، یا اینها؟ این نهایت ناجوانمردی است که به چنین شخصیت‌ها که برای مردم مبارزه می‌کنند مرتب حمله کرد؛ بنا بر این رانت رسانه‌ای این آقایان چیست؟ به چه دلیل جناب محمدی مرتب

اتهام رانت به اصلاح طلبانی که بهای سنگینی بخاطر رفتار و عقاید خود داده‌اند وارد میکنند.

یک نکته آخر در مورد رانت. دولت محمد رضا شاه قبل از انقلاب در آمریکا سازمانی به نام بنیاد پهلوی داشت که هم به دانشجویان ایرانی در آمریکا کمک میکرد، و هم بر فعالیت‌های دیگر بود. بعد از انقلاب، بنیاد پهلوی به بنیاد علوی تبدیل شد که تحت کنترل جمهوری اسلامی است یا بود. این بنیاد هم به طرفداران جمهوری اسلامی کمک‌های مالی میداد. چند نفر از روحانیون طرفدار جمهوری اسلامی، مثل آقایان سقایی بی‌ریا و مرتضی آقا تهرانی، از دار و دسته آیت الله مصباح یزدی، که مدتی در آمریکا اقامت داشتند از این بنیاد خرج زندگی می‌گرفتند. در سال ۲۰۰۹ دادستان نیویورک **دستور ضبط اموال بنیان را داد**. آیا آقای محمدی مایل هستند که راجع ارتباط خود با بنیاد علوی، زمانیکه به آمریکا آمدند، روشن‌گری، تائید یا تکذیب، کنند؟ آقای محمدی بفرمایند چه کسی در کل اپوزیسیون برای یک سال از این بنیاد برای تدریس زبان فارسی در دانشگاهی پول گرفته است.

امپریالیسم وجود دارد یا خیر؟ خوب است یا بد؟

تا زمانی‌که آقای محمدی در ایران بودند، حتی یک مقاله انتقادی در مورد طرفداران آقای خامنه‌ای ننوشتند. این در همان زمانی بود که دیگر روزنامه نگاران شجاع یکی بعد از دیگری به زندان می‌رفتند. بعد از اینکه آقای محمدی به آمریکا مهاجرت کردند بلافاصله به اپوزیسیون نپیوستند. ایشان چند سال از آمریکا برای روزنامه ایران، روزنامه رسمی دولت، مقاله مینوشتند. جالب این جاست که این مقالات بسیار ضد آمریکایی بودند و تندتر از بسیاری از مقالاتی که منتقدین سیاست‌های آمریکا در خاور میانه، از قبیل نگارنده، می‌نویسند که بخاطر آنها توسط آمریکا شایسته‌گان و ایران‌ستیزی نظیر آقای محمدی مورد حمله قرار گرفته و به آمریکا ستیزی متهم میشوند. به این قسمت از یک مقاله ایشان در زمانیکه **هنوز برای روزنامه ایران مینوشتند توجه کنید:**

"از نگاه امریکاییان حمله ی آمریکا به کشوری که آنها را تهدید نکرده اگر با تصویب کنگره باشد شروع است. جنگ پیشگیرانه و دخالت در امور داخلی دیگر کشورها از دوران بوش شروع نشده به دوران وی محدود نخواهد ماند. همین نوع نگاه به دموکراسی است که به اسرائیل نیز صادر شده است و اسرائیلی‌ها با گرفتن پز دموکراسی برای مردم فلسطین نیز تصمیم می‌گیرند و هیچ کس هم از مشروعیت این تصمیمات نمی‌پرسد. دموکراسی امریکایی حد و حدودی ندارد".

البته نگارنده با این صحبت که در مقاله‌ای با عنوان "مشکلات بنیادین دموکراسی در آمریکا" در نوامبر ۲۰۰۴ نوشته شده موافق است. بحث بر سر این موضوع نیست. نکته چرخش براساس آقای محمدی بعد از اینکه نوشتن برای روزنامه ایران به پایان رسید می‌باشد. در مقاله دیگری این **جناب نوشتند**

"این گروه حتی حل مشکلات داخلی آمریکا را درگرو بسط سلطه و نفوذ ایالات متحده آمریکا در سطح جهان می‌داند... یا تنوری توطئه نمی‌توان فرآیندهای سیاست داخلی در آمریکا و نتایج آن چون گرایش اسرائیلی، یک جانبه گرایی، به سطل زباله انداختن سازمان ملل و دیگر نهادهای بین المللی و دخالت در امور دیگر کشورها و ادعای امپراتوری را توضیح داد... این محفل به قصابی مخالفان خاورمیانه ای خود و زنان و کودکان آنها بخصوص در فلسطین اشغالی می‌پردازد... آنها قدرت این را داشته اند و دارند که دولتی را در قلب جهان اسلام تاسیس کنند، و جب به وجب خاک فلسطین را اشغال کنند و با تغییر ترکیب جمعیتی و هویتی، آن را به چیزی دیگر تبدیل کنند. براساس همین قدرت است که عملیات انتحاری گاه گاهی فلسطینی‌ها در عموم رسانه های دنیا تروریسم و جنایت معرفی می‌شود و کشتار هر روزه فلسطینی‌ها مبارزه با تروریسم... آنها اهداف جهان گیرانه و سلطه طلبانه شان را دنبال می‌کنند، شرکتهای پیمان کاری قراردادشان را امضا می‌کنند".

در مقاله دیگری در فوریه ۲۰۰۵ تحت عنوان، "بلایی که دین دارد بر سر امریکاییان در می‌آورد"، **ایشان چنین نوشتند**

"امریکاییها برای حمایت بی قید و شرط از اسرائیل دارند هزینه ی بسیاری می‌پردازند: حملات یازده سپتامبر را در همین راستا می‌توان تبیین کرد. پیوند محکم آمریکا- اسرائیل بر آنچه که امروز تمدن مسیحی- یهودی معرفی می‌شود ( و از لحاظ تاریخی یک تعبیر توخالی و تبلیغاتی است ) متکی نیست بلکه از معادلات استراتژیک سیاسی اقتصادی آغاز شده و امروز توجهات ایدئولوژیک و دینی نیز بر آن افزوده شده است".

حالا تصور کنید این تحلیل‌ها را، که از نظر نگارنده درست هم هستند، فردی مثل نگارنده در حال حاضر که دیگر آقای محمدی ضد امپریالیست نبوده، به امپریالیسم آمریکا اعتقادی ندارند و آمریکاشیفته شده‌اند، بنویسد. ایشان فریاد "یا آمریکا، یا اسرائیل" براه انداخته و نویسنده را به انواع و اقسام لقب‌ها مفتخر خواهند کرد. سوال این است: آقای محمدی، چه شد که مواضع شما صد و هشتاد درجه تغییر یافت؟

در مقاله دیگر، زمانی که آقای محمدی هنوز ضد امپریالیسم آمریکا بودند، پیشنهاد کردند که دولت آقای بوش محل زندگی آقای خامنه‌ای را بمباران کند. البته در آن محل بسیاری از ارگان‌های دولتی دیگر بعلاوه خانه‌های مردم عادی هم قرار دارند، و در نتیجه این کار ایشان دعوت به جنگ با ایران بود. آیا حمله دعوت به بمباران بیت رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام (با حضور رفسنجانی)، دولت به رهبری محمد خاتمی، که همگی یک جا قرار دارند، دعوت به حمله نظامی به ایران توسط ایشان نبود؟ پس چرا دفاع از حمله نظامی را انکار می‌کنند؟ ولی نکته جالب عقیده ضد امپریالیستی ایشان بود که معتقد بودند آمریکا اینکار را نخواهد کرد. چرا؟ ایشان چنین نوشتند

"مطمئنم که دولت موجود آمریکا این کار را نخواهند کرد به چند دلیل: اول. آنها از این نکته واهمه دارند که با زدن سرحکومت نهاد های انتصابی، ممکن است ایران به سمت یک نظام انتخابی کامل حرکت کند که چندان مورد نظر آنها نیست و خادمانی نادان و عقب افتاده مثل اعضای مافیای آنها را به همکاری مثل نهاد های انتخابی ترجیح می‌دهند. دوم. آنها می‌دانند که ایران در صورت خلاصی از مافیای به سمت اسلامگرایی بیشتر سوق داده نخواهد شد اما می‌خواهند اگر رژیمی را ساقط کردند نظام سیاسی "مشرقی" برای خود تولید کنند (مثل عراق و افغانستان) و نه یک نظام مستقل و دارای حاکمیت دمکراتیک... در سقوط خامنه‌ای آن منافی که از سقوط صدام برای شرکتهای امریکایی حاصل شده به بار نخواهد آمد. امریکاییها در دیگری که برای آنها نجوشد حتی یک لیوان آب یا یک لوز هم نمی‌ریزند. قبل از 11 سپتامبر 2001 نمایندگان طالبان به واشنگتن دی سی رفت و آمد داشتند و هنگامی که بن لادن به سراغ آنها آمد طالبان از نگاه حاکمان امریکا به گروهی قرون وسطایی تبدیل شدند... من با جنگ امریکا علیه عراق مخالف بوده و هستم. من همچنان با توسعه طلبی امریکاییها و اشغال دیگر کشورها توسط آنها مخالف بوده و هستم. اما اگر دیکتاتورها را بدون اشغال کشورها و بدون ریختن بمب بر سر شهروندان بیگناه - مثل مورد صربستان - بر کنار کنند از آنها ممنون خواهم شد. زدن بیت مافیای خلاص کردن یک ملت از شر جنایتکارترین حاکمان خود نه تنها حمله‌ی نظامی به شمار نمی‌رود بلکه بزرگترین خدمت به آنهاست".

و یا در مقاله دیگری گویی روح نگارنده به بدن جناب محمدی منتقل شده بود:

"خاورمیانه‌هایی که از دیکتاتورهای خاورمیانه و بعضا ملتهای این منطقه متفرند و معتقد هستند از بالا می‌توانند آن دولتها را له کنند (افرادی مثل خلیل زاد، فوادعجمی و احمد چلبی) با این محفل [بوش] براحتی در تماس هستند و داد و ستد دارند. البته سر و کله‌ی نمونه‌ی ایرانی اش هنوز پیدا نشده است. خلیل زاد نمونه‌ی افغانیش است، و احمد چلبی نمونه‌ی عراقی اش. ایرانیان البته شاه ترشی انداخته دارند برای روز میاد... دولت بوش را سه گروه از افراد در حوزه سیاست خاورمیانه‌ای اش مشاوره می‌دهند: گروه اول اسلام شناسان و خاورمیانه شناسانند. اسلام شناسان طرف مشاوره کسانی مثل برنارد لوییس و فواد اعجمی هستند. فواد اعجمی کسی است که قبل از جنگ علیه عراق گفته بود در خیابان های بصره بغداد، مردم به سوی سربازان امریکایی و انگلیسی گل پرتاب خواهند کرد. اعجمی که در بسیاری برنامه‌های تلویزیونی کانالهای همگانی در مورد خاور میانه ظاهر می‌شود آن قدر از دیکتاتورهای عربی بیزار است که حتی حقوق ملت های منطقه و شهروندان کشورهای عربی را نادیده می‌گیرد و در پی سرنگونی آن حکومتها از هر طریق و به هر روش ممکن و توسط هرکه باشد است (تا حدی شبیه برخی از دوستان ایرانی خود من). اعجمی تقریبا هیچ انتقادی از سیاستهای اسرائیل در مصاحبه‌هایش به میان نمی‌آورد (این هم شبیه برخی دوستان ایرانی خود من). برنارد لوییس که به یک معنی اسلام شناس رسمی کاخ سفید در دوره بوش به حساب می‌آید (توجه کنید به مصاحبه 3 ساعته وی با شبکه سی-اسپن در 6 آوریل 2003 که 3 بار در طول روز پخش شد یعنی نه ساعت) گرچه نگاهی تاریخی و نسبتا مثبت به تاریخ تمدن اسلامی دارد اما اولادولتهای منطقه را مسئول انحطاط این تمدن دانسته و تائیدا هیچ نقشی برای غریبان در وضعیت اسف بار مردم کشور های خاورمیانه قائل نمی‌شود. برنارد لوییس همانند برخی دوستان ایرانی خود من برای پرهیز از داستان تئوری توطئه به سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل رهیافت انتقادی ندارد. گروه دوم لابی قهرتمند صهیونیست هاست. این لابی که مرز آن با دولت بوش بخصوص در وزارت دفاع کاملا در هم فرو رفته در تمام گروه های

مشاوره در تمام مراکز دولتی و تحقیقاتی دولتی و خصوصی حضور دارد. ای پک یا گروه ارتباط آمریکایی- اسرائیلی و انواع راست افراطی مثل zoa و چپ آن مثل IPF در هر بحث سیاست گذاری در مورد خاورمیانه حضور دارد و نادیده گرفتن آنها به اتهام ضد یهودی بودن و خلع از قدرت منجر خواهد شد. در هیچ بحث و گفتگو و جلسه سیاست گذاری نیست که فردی از لابی فوق حضور نداشته باشد. این مشاوران در واقع همان کسانی هستند که سیاستهای خاورمیانه ای اسرائیل را می نویسند. اگر به فهرست نویسندگان متن "برش قاطع" مراجعه کنید (گروهی که چشم انداز سیاستهای خاورمیانه ای اسرائیل را در سل 1996 نوشت) و نقش آنها را در گروههای مشاوره ای دولت بوش اندازه بگیرید جای و منزلت و نقش آنها در سیاست گذاری خاورمیانه ای دولت بوش و عموم دولتهای ایالات متحده در دو دهه ی گذشته آشکار می شود."

نگارنده با قسمت مهمی از این تحلیل موافق است، ولی او از زمانی که توسط پدر مرحومش به نقش آمریکا در کودتای ۱۳۳۲ پی برد، و بعد در دانشکده فنی دانشگاه تهران در دهه ۱۳۵۰ با این موضوع و سیاستهای دیگر آمریکا در منطقه آشنا شد و راجع به آنها مطالعه کرد، به چنین تحلیلی ایمان داشته است. بعد از بیشتر از ۳۵ سال زندگی در آمریکا، نه تنها این اعتقادات سست نشده اند، بلکه روز به روز حقایق آنها آشکار تر شده است. وقایع بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و هجوم آمریکا به خاور میانه و شمال آفریقا فقط اعتقاد به چنین مواضع را تقویت کرده است. این در تمامی مقالات سیاسی نگارنده به زبان انگلیسی، که اولین آن در ۱۹۷۹ بود، منعکس می باشد. به عبارت دیگر نگارنده معتقد است که اگر منصف باشیم، دوازده سال گذشته نه تنها اعتقاد به سیاستهای امپریالیستی را نباید سست کند، بلکه باید آنرا تقویت کند. ولی جناب محمدی بر عکس میباشند.

نکته مهم این است که همان کسیکه بدرستی به احمد چلبی عراقی که جلسه جمهوری اسلامی بود، حامد کرزای افغانی که لابی شرکت نفتی یونین ایل ۷۶ بود، و فواد عجمی که از عرب بودن خود ظاهرا نفرت دارد و خاک پای درگاه آمریکا و اسرائیل است، انتقاد میکرد و مستقیم یا غیر مستقیم آنها را عوامل دولت های خارجی می دانست، همان کسیکه به اصلاح طلبان انتقاد میکرد که:

"برخی اصلاح طلبان برای آن که به همزیاتی با مافیای سیاسی و ادبیاتش متهم نشوند اصولا از نقد رفتار و منش اسرائیلی در منطقه خاورمیانه یا نقد سیاست خارجی آمریکا پرهیز دارند."

حالا خود پیشرو تبلیغ برای تماس "اپوزیسیون" خارج کشور با آمریکا و متحدان آن است. ایشان گفته اند که اپوزیسیون ایرانی باید:

"در جستجوی متحدانی باشند که از سقوط دیکتاتورها منتفع می شوند و بازی میان خود و آمریکا و همپیمانانش را یک بازی برد- برد تصور می کنند."

چون یکی از "تخصص" های جناب محمدی این است که برای هر چه که می گویند یک توجیهی پیدا کنند، ممکن است که ادعا کنند که مواضع ضد امپریالیستی ایشان بلبل دولت آقای جورج بوش بوده است. چنین ادعایی از پای بست ویران است. دولت پرزیدنت او باما نه تنها تمامی سیاست های آقای بوش را در خاور میانه را دست نخورده باقی گذاشته، بلکه حتی به شدت آنها افزوده است. دولت آقای بوش قراردادی با عراق امضا کرده بود که تمامی نیروهای آمریکا را از عراق خارج کند، ولی دولت آقای او باما سعی کرد مدت اقامت را تمدید کند. این دولت جنگ افغانستان را به پاکستان گسترش داد، در لیبی، سوریه و یمن درگیر شد، در برابر تجاوز عربستان سعودی به بحرین سکوت کرد، و بسیاری سیاست های دیگر. دولت آقای او باما تحریم های کمر شکن بر علیه ایران برقرار کرده است. با هواپیماهای بدون سرنشین بنج هر مردم بی گناه را می کشد برای قتل معدودی تروریست و آقای محمدی آن را توجیه می کند. دولت او باما به دولتی تبدیل شده که همه مردم جهان را استرقاع می کند که خوشبختانه آقای ادوارد اسنودن شجاع اسناد آن را منتشر کرده است. در عین حال تصمیم گیری های دوران آقای بوش نیز به تصویب کنگره و سنا رسیده بود و هر دو حزب موافق حمله به افغانستان و عراق بودند. آیا در نظام جا افتاده آمریکا بوش به تنهایی می توانست تصمیم گیری کند؟ پس مواضع ضد امپریالیستی آن دوره آقای محمدی و خدمت تمام وقت او به سیاست های کنونی آمریکا و حمله به منتقدان سیاست های امپریالیستی دلیل دیگری دارد که خود دانند و کسانی از قبیل نگارنده. لیبیرال و سکولار که نباید مانند خامنه ای و مصباح یزدی دروغ گو باشند.

## شیفته توان نظامی آمریکا

از نوشته‌های آقای محمدیابین چنین برمیآید که ایشان فقط حامی کنونی سیاست‌های آمریکا، تا اطلاع بعدی، نیستند، بلکه بسیار شیفته توان نظامی این کشور هم شده‌اند. در مقاله دیگری، باز هم در [وبسایت بی بی سی](#) نوشته اند:

"ایالات متحده قدرت اجرای عملیات نظامی در هر نقطه‌ای عالم را دارد. نیروهای نظامی این کشور در حدود سه چهارم کشورهای دنیا حضور دارند. هزینه‌ای که صرف ارتش آمریکا می‌شود در هیچ کشور دیگری صورت نمی‌گیرد و از حیث آموزش نیروی انسانی و تجهیزات ارتش ایالات متحده رتبه اول را در دنیا دارد. در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده با ۷۱۰ میلیارد دلار بیشترین میزان را به مخارج نظامی اختصاص داده است."

یا همانطور که قبلاً در بالا اشاره شد، ایشان در مورد امکانات نظامی آمریکا و استفاده از جزیره دیگو گارسیا در اقیانوس هند برای نابودی زیر ساخت‌های ایران لاف می‌زنند، بطوری که مملکت قادر نباشد پنجاه سال دیگر هم قد علم کند. این جامعه شناس تمام قد مدافع قدرت نظامی آمریکا و حضور قدرتمند آن در سراسر جهان بوده و آن را تحلیل وجوه مختلف موضوع و ارائه مستندات مخالف نکر می‌کند.

سوال ساده نگراننده این است: یک نظام سیاسی-اقتصادی که بر طبق ادعای آقای محمدی سیاست‌های امپریالیستی ندارد، به چه دلیل نیروی نظامی آن در سه چهارم جهان حضور دارد؟ به چه دلیل [درای صد ها پادگان نظامی](#) در سراسر جهان است؟ به چه دلیل مقرر فرماندهی ناوگان پنجم آن در بحرین، ده هزار مایل آنطرف کره زمین است؟ به چه دلیل هم زمان در افغانستان، پاکستان، سوریه، یمن، سومالی و مالی درگیر جنگ است؟ به چه دلیل تمامی جهان در خارج کشور خود را [به پنج ناحیه نظامی تقسیم کرده است](#) که عبارتند از فرماندهی مرکزی برای خاور میانه و آسیای مرکزی؛ فرماندهی جنوبی برای آمریکای لاتین؛ فرماندهی آفریقا برای قاره آفریقا؛ فرماندهی اقیانوس آرام برای آن ناحیه و شرق آسیا، و فرماندهی آتلانتیک برای اروپا؟ به چه دلیل در حالی که یک سوم مردم خود زیر خط فقر بسر می‌برند، دو تریلیون دلار خرج یک جنگ غیر قانونی، و به عقیده بسیاری جنایتکارانه، در عراق می‌کند؟ به چه دلیل زمانی که [۸ میلیون خرسال](#) و [چهل و هشت میلیون بزرگسال](#) در این مملکت بیمه پزشکی ندارند، [سالی صد میلیارد دلار](#) صرف نگهداشتن سربازان خود در افغانستان می‌کند، جنگی که اصولاً راه حل نظامی ندارد؟ مگر آقای محمدی در زمانیکه هنوز برای روزنامه ایران در تهران از نیو یورک مینوشتند، مخالف اینگونه سیاست‌ها نبودند؟ یک جامعه شناس که وقتی جهت وزش باد و پول عوض شد، یا امکانات مالی از یک طرف قطع شد، براحتی چرخش صد و هشتاد درجه‌ای نمی‌کند. اگر هم تصمیم گرفت که اینکار را انجام دهد، دستکم به رفقای سابق خود که به اصول عقیدتی خود وفادار مانده‌اند که نباید حمله کند و تهمت بزند.

## چپ ستیزی

قبلان به چپ ستیزی آقای محمدی اشاره شد. ایشان در چند سال اول انقلاب یک چپ ستیز بودند، به عنوان یک مذهبی متعصب. حالا هم ایشان چپ ستیز هستند چون شیفته غرب هستند، و بنا بر ادعای خودشان یک "لیبرال". البته تا جایی که به چپ‌ها مربوط است، هر دو نگاه در روی یک سکه هستند. ایشان در [وبسایت آقای قاسمی نژاد دروغ مضحک دیگری هم می‌گویند](#)

"همکاری با دول دیکتاتوری و عدم دخالت بشر دوستانه در برخی مورد (رو اندا) از انتقادات چپ‌های سوسیالیست و اسلامگرایان به لیبرال دموکراسی است."

جل الخالق! هیچ سوسیالیست واقعی، نه نوع دروغین آنها در، بعنوان مثال، فرانسه که از جنگ‌های امپریالیستی در سوریه، لیبی، و مالی حمایت می‌کنند، از به اصطلاح دخالت بشر دوستانه حمایت نمی‌کند. اگر اینکار را کرد، دیگر یک سوسیالیست واقعی نیست. اما دروغ مهمتری در همین مقاله گفته است. آقای محمدی ادعا می‌کنند که:

"لیبرال دمکرات‌ها دوست دارند تمام دنیا را لیبرال دمکرات ببینند، اما حاضر نیستند این هدف با خشونت محقق شود."

بقول آن کمدی قدیمی قبل از انقلاب در ایران، عجباً، عجباً! در جنگ استقلال الجزائر چند میلیون به دست آمریکا کشته شدند؟ به [گرانادا](#)، [پاناما](#)، عراق، و افغانستان چه کشوری هجوم برد؟ کودتاهای نظامی در آمریکای لاتین، از هندوراس و گواتمالا در دهه ۱۹۵۰ گرفته تا برزیل و اروگوئه در دهه ۱۹۶۰، شیلی و آرژانتین در دهه ۱۹۷۰، لس‌الوادر در دهه ۱۹۸۰ و



هندوراس در سال ۲۰۰۹ را چه کشوری طراحی و پشتیبانی کرد؟ دیکتاتورهای نظامی آمریکای لاتین در چه دانشکده‌های تربیت می‌شدند؟ دانشکده آمریکا در ایالت جورجیا آمریکا، که افتضاح آن چنان شدید شد که مجبور شدند اسم آنرا عوض کنند. مباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی کار لیبرال های آمریکایی نبود؟ نکند پرزیدنت ترومن هم کمونیست یا اسلام گرا بود؟

بعد از پیروزی انقلاب نیکاراگوا در ۱۹۷۹ که حکومت ۴۰ ساله دیکتاتوری اناستاسیو سوموزا را که مورد حمایت آمریکا بود سرنگون کرد، چه کشوری تروریست‌های کنترا را تجهیز کرد و تعلیم داد؟ کودتای اندونزی در ۱۹۶۵، که منجر به قتل دستکم پانصد هزار نفر شد، توسط چه کشوری حمایت شد؟ دیکتاتوری فاشیستی گواتمالا که به مرگ بیشتر از دویست هزار نفر منجر شد توسط چه کشوری حمایت میشد؟ دیکتاتوری فاشیستی السالوار در دهه ۱۹۸۰ چطور، که در طول آن آرچیباپ اسکار رومرو و ۴ راهبه زن آمریکایی توسط فاشیستها به قتل رسیدند، و یک اعتراض معنی دار در واشنگتن نبود؟ اشکال کار این نیست که آقای محمدی دروغ می‌گویند، بلکه اشکال کار اینجاست که ایشان تصور میکنند میتوانند دروغ بگویند، بدون اینکه کسی متوجه آن بشود. دروغ بزرگ آقای محمدی حتی مرغ پخته را به خنده میاندازد. پناه بر خداوند! لیبرالیسم و خشونت؟ لیبرالیسم و جنایت؟ لیبرالیسم و جنگ های تجاوزکارانه؟ لیبرالیسم و کودتا؟ این کفریات چیست؟ همه اینها ساخته کمونیست ها و اسلام گرا هاست. خودشان این جنایات را کرده و به گردن آمریکای لیبرال می اندازند. لیبرال ها یعنی حضرت مسیح و مادر ترزا. اما پرزیدنت ترومن که بمب اتمی بر سر ژاپنی ها انداخت، اسلام گرا بود و کمونیست. به قول شاه، یکی از "مارکسیست های اسلامی" بود.

چپ ستیزی آقای محمدی منحصر به ایرانیان نیست. ایشان به چپ‌های آمریکا و بقیه جاها هم حمله میکنند. به عنوان مثال، نگاه کنید به مقاله ایشان، منتقدین آمریکا و نادیده گرفتن خطر اسلامگرایان. در یک مقاله در مورد آقای هوگو چاوز در وبسایت رادیو فردا، جناب محمدی ایشان را "سوسیالیست اقتدارگرا" نامید، این در حالی است که ایشان توسط انتخاباتی که دمکراتیک بودن آن توسط آقای جیمی کارتر تائید شده بود بر سر کار آمدند. در یک مقاله آقای محمدی ابراز عقیده کردند که آقایان احمدی‌نژاد و چاوز از لحاظ سیاسی قابل مقایسه اند، یک ادعای بی اساس و عجیب. شاید برای خوانندگان مطالعه مقاله خوب آقای رضا علامه زاده تحت عنوان "چاوز احمدی‌نژاد نیست" خالی از لطف نباشد. چپ ستیزی جناب محمدی به جایی رسید که ایشان حتی به رشید خالیدی، استاد دانشگاه کلمبیا، یک سکولار فلسطینی، و دوست پرزیدنت اوباما هم حمله کند، همانطور که جان مکین، سناتور فاشیست ایالت آریزونا، همان کسیکه ترانه "بمب، بمب، بمب ایران" را خواند، به آقای رشیدی حمله کرد. آقایان محمدی و مکین، پیوند سیاسی شما مبارک. شما هر چه هستید لیبرال نیستید.

البته بنظر نگارنده واضح است که چرا آقای محمدی حتی وارد بحث انتقاد از آقای خالیدی شده‌اند. به گمان نگارنده تنها دلیل حمله آقای محمدی به آقای خالیدی مخالفت ایشان با مداخله نظامی آمریکا در خاور میانه است. این چیزی نیست که آمریکاشیفتگانی چون آقای محمدی بتوانند تحمل کنند. برای این جماعت آمریکا یک موجود مقدس است که اشتباه نمیکند. برای این جماعت مخالفت با سیاست‌های امپریالیستی آمریکا گناهی است نه بخشودنی.

### اسلام ستیزی

در سپتامبر ۲۰۱۰ نگارنده مقاله‌ای را در وبسایت هفینگتن پست منتشر کرد که موضوع اصلی آن اسلام ستیزی در آمریکا، و بطور کلی در غرب بود. در آن مقاله نگارنده دلایل متعددی آورد که چرا اسلام ستیزی بصورت یک "صنعت" پر نان و آب در آمریکا درآمده است. هر کسیکه می‌خواهد مشهور شود، و توسط لابی اسرائیل و جنگ طلبان آمریکایی به جاهای "مهم" دعوت شده و پول‌های کلان با سخنرانی در مورد اسلام و خاور میانه و حمله به آنها دریافت کند، به این صنعت پیوسته است. هر کسیکه می‌خواهد خودرا آمریکایی تمام عیار نشان دهد، یا وفاداری خودرا به آن ثابت کند، به اسلام حمله می‌کند.

آقای محمدی یک نمونه از همین نوع شخصیت‌ها میباشند. از روزی که ایشان چرخش صد و هشتاد درجه‌ای خودرا انجام دادند، ناگهان شروع کردن هشدار دادن در مورد "اسلام گرایان". البته شواهدی وجود دارند که حاکی از آن هستند که ایشان در ایران هم که بودند، بعد از ترک شیراز و اقامت در تهران، نه تنها تندروی مذهبی خودرا کنار گذاشته بودند، بلکه به مخالف آن تبدیل شده بودند. ولی چون هنوز در مراکز مختلف دولتی کار میکردند، اینرا پنهان میکردند. زمانیکه به

آمریکا هم آمدند، ولی هنوز برای روزنامه ایران در تهران می‌نوشتند، از هشدار در مورد "اسلام‌گرایان" خبری نبود. ولی زمانی‌که آن ارتباط قطع شد، و بقول معروف کفگیر به ته دیگ خورد، ناگهان به یاد "خطر" اسلام‌گرایان افتادند.

ایشان بارها در مورد "اسلام‌گرایان" و "خطر" آنها هشدار داده‌اند. شکی نیست که گروه بسیار کوچکی از آنهایی که ادعای مسلمان بودن دارند، به تروریسم رو آورده‌اند، ولی تا زمانی‌که یک تحلیل‌گر بین اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان که مردمی صلح‌جو هستند، و یک اقلیت بسیار کوچک که استفاده از تروریسم را مشروع می‌دانند، تفاوتی قائل نشود، او چیزی بجز یک متعصب کور نمی‌باشد. کافی است به همان مقاله "منتقدان آمریکا و نادیده گرفتن خطر اسلام‌گرایان" مراجعه شود. تروریست مسیحی، کلیمی، و هندو هم وجود دارند، ولی به هیچ عنوان معرف تمامی پیروان این مذاهب بزرگ نمی‌باشند؛ بسیاری از ادعاهای آقای محمدی در مورد "خطر اسلام‌گرایان" کپی برداری از آنچه که راست ارتجاعی در آمریکا، مثل نئونکانها و تی پارتی و بلندگوی آنان، یعنی فاکس نیوز ادعا می‌کنند، می‌باشند.

در مقاله‌ای در مورد گذشته شدن اسامه بن لادن، باز هم در [وبسایت رادیو فردا](#)، نوشته است:

"مردم آمریکا با گوشت و پوست احساس کرده‌اند که اسامه و دیگر اسلام‌گرایان ضد غربی حتی در استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و هسته‌ای علیه دنیایی که مطابق اندیشه و باور آنها نیست ابایی ندارند. آنها فقط به نابودی می‌اندیشند و نه طرح خود به عنوان یک هویت در کنار دیگر هویت اجتماعی".

بن لادن و القاعده تروریست بودند. آنها در جنگ با ارتش شوروی در افغانستان مجاهدین افغان نامیده می‌شدند، که پوزیدنت ریگان آنها را در ۱۹۸۵ "[معادل اخلاقی بنیان‌گذاران](#)" آمریکا نامید. ولی سوال این است: مردم آمریکا چگونه با "گوشت و پوست" احساس کردند که این تروریست‌ها ابایی از بکار بردن سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای ندارند؟ با گوشت و پوست حس کردن یعنی تجربه عملی. تنها کشوری که بمب هسته‌ای را در کل تاریخ این سلاح بکار برده آمریکا است. آمریکا در جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۱ [از نوعی اورانیوم استفاده کرد](#) که بسیار سمی است و باعث انواع سرطان‌ها می‌شود. سلاح شیمیایی در سطح وسیع اولین بار [توسط آلمان در جنگ جهانی اول](#) استفاده شد. آمریکا در جنگ ویتنام از سلاح شیمیایی "[عامل پرتغالی](#)" استفاده وسیع کرد. اسرائیل در حملات [خود به جنوب لبنان](#)، و [احتمالاً نوار غزه](#)، از بمب‌های فسفوری، و در حمله به نوار غزه از موشک بخصوصی استفاده کرد که نوعی از سلاح شیمیایی محسوب می‌شوند که موجب اعتراض وسیع شد، گرچه [سفیر اسرائیل در لندن آنرا انکار کرد](#) که مورد قبول بسیاری قرار نگرفت. آلمان و آمریکا [به عراق کمک کردند](#) که سلاح شیمیایی تولید کند و در جنگ با ایران و همچنین بر علیه شهروندان خود استفاده کند. ولی تروریست‌های القاعده در چه زمانی از این دو سلاح و یا سلاح میکروبی استفاده کردند، که مردم آمریکا آنها را با گوشت و پوست خود حس کردند؟ این دروغ محض است، و فقط برای تحریک احساسات ضد اسلامی است که آقای محمدی در نهایت، چه کلمه‌ای استفاده کنم که معنی واقعی را برساند ولی بی ادبانه نباشد، ادعا می‌کنند. زمانی که شرم سیاسی از دروغ گفتن وجود نداشته باشد، هر چیزی مباح می‌شود، و آقای محمدی نمونه "ناب" آن است.

غیر دینی بودن محترم است. ولی ضد دین بودن و بر ضد دین، هر دینی، تبلیغات منفی بر پایه دروغ و اغراق کردن که باعث ایجاد تنفر و تبعیض در میان مردم بر ضد پیروان آن دین شود، از نظر نگارنده غیر قابل قبول است و باید نكوهش شود. نگارنده امیدوار است که بتواند بزودی در یک مقاله جداگانه اسلام‌سنجی آقای محمدی و تبلیغات شدید و بدون پایه ایشان در مورد این موضوع را مورد بحث مفصل تر قرار دهد.

## کلام آخر

مرور قسمت کوچکی از مقالات آقای محمدی را با گفته خود ایشان ببیان می‌برم: جناب محمدی فرق است بین تحلیل و هوچیگری. همانطور که آن مثل معروف آمریکایی می‌گوید، عمل کن به آنچه که خود موعظه می‌کنید. شما با مقالات خود در چند سال گذشته دستکم به نگارنده نشان داده‌اید که هوچیگری با نفرت بسیار بیش نیستید.

بطور اصولی ایرانیان باید در مورد حمایت از دموکراسی و مخالفت با دیکتاتوری متحد و یک پارچه باشند. متأسفانه، امثال آقای محمدی باعث شده‌اند که ایرانیان خارج کشور بجای اتحاد بدو دسته تقسیم شوند، آنها‌ی که مخالف تحریم، جنگ، تجزیه ایران و دخالت دولت‌های خارجی در کشور ما هستند، و امثال آقای محمدی که موافق برخی و یا همه آن می‌باشند. در نتیجه، جهد و کوشش بسیاری از وطن‌دوستان، بجای آنکه صرف افشاگری در مورد جنایتهای داخل ایران بشود، باید به افشاگری در مورد چنین هموطنانی اختصاص یابد. در ماه‌های اخیر وزارت خارجه کانادا سمیناری درباره

ایران برگزار کرد. آقای حسن شریعتمداری، که به همراه آقای محمدی پای ثابت اینگونه کنفرانس‌ها هستند، هم در آن شرکت داشتند. سخنران آغزین آن وزیر امور خارجه کاتادا و پاپاتی اش وزیر دفاع کاتادا بود. آیا با وزیر دفاع کاتادا میشود دموکراسی برای ایران به ارمغان آورد؟

آقای محمدی و همفکران ایشان پای ثابت کنفرانس‌های لندن، پراگ، استکهلم، واشنگتن بوده‌اند. این کنفرانس‌ها صد سال دیگر هم برای ایران دموکراسی به ارمغان نخواهد برد. بعلاوه، آقای محمدی که در یک مقاله در [وبسایت رادیو فردا](#) به رسانه‌های اصلاح طلبان خارج کشور حمله کرده و می‌گوید، "نمی‌دانیم که منابع مالی آنها چیست، چون می‌دانیم که نه به منابع دولتی و نه به آگهی تجزرتی وابسته بودند. همچنین نمی‌دانیم منابعی را که بدست آوردند چگونه خرج کردند،" چرا در مورد منابع مالی اینگونه کنفرانس‌ها روشن‌گری نمی‌کنند؟ در این کنفرانس‌ها آقای محسن سازگرا هم، که از بدو ورود به آمریکا با ننوکان‌ها و جنگ طلبان بوده، شرکت میکنند. نگارنده در یک [مقاله در سال ۲۰۱۰](#) از ایشان انتقاد کرد و به ایشان این فرصت را داد که به انتقاد او پاسخ گویند تا در همان مقاله گنجانیده شود، ولی ایشان پاسخی ندادند. آقای شهریار آهی هم پای ثابت این کنفرانس‌ها هستند. از خوانندگان دعوت میشود که برای آگاهی از سابقه ایشان [اینجا را تماشا کنند](#)

امثال آقای محمدی تصور میکنند که دموکراسی مطلوب آنها و همفکرانشان از طریق تحریم‌های کمر شکن و حمله نظامی ساختنی است. اینطور نیست. مسیر بر پا ساختن دموکراسی در ایران از لندن، واشنگتن، و پاریس نمی‌گذرد. اگر اینطور بود، فرقه مجاهدین مدت‌ها پیش موفق شده بود. مسیر دموکراسی در ایران از سنندج، اهواز، کرمان، شیراز و اصفهان، خلیج فارس، کوه‌های البرز و زاگرس و قله شکوهمند دماوند، سیستان و بلوچستان، تهران و سواحل شمال، تبریز و اردبیل و مهاباد، مشهد و بیرجند، و دشت کویر می‌گذرد.

دکتر محمد سهیمی، استاد دانشگاه کالیفرنیا، جنوبی، تحلیلگر مسائل ایران است که مقالات او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت‌های انگلیسی منتشر شده است. او سر دبیر وبسایت [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#) نیز می‌باشد که به دو زبان فارسی و انگلیسی در مورد آن منطقه گزارش میدهد.